

## داریوش بزرگ

داریوش پور ویشث آسپَه پور آرشامَه پور آریارَمَنَه پور چیش پیش بود که رشته تبارش در سه پشت به تبار کوروش می رسید. چیش پیش در سال ۶۴۰ پم پارس و خوزستان را میان دو پسرش کوروش (بزرگ نیای کوروش بزرگ) و آریارَمَنَه (بزرگ نیای داریوش بزرگ) تقسیم کرده بود. بعدتر به گونه ئی که ما از آن آگاهی نداریم نیای کوروش نیای داریوش را از صحنه کنار زده به درجه دوم پائین آورده خودش شاه پارس و خوزستان شده بود. از نظر خاندانی، پدر داریوش دست کمی از کوروش نداشت. زمانی که کوروش درگذشت ویشث آسپَه و پدرش آرشامَه هردو زنده بودند. بنا به روایت داریوش بزرگ در بغستان که می گوید پیش از او هشت تن از خاندان او شاه بوده اند، آرشامَه نیز برای مدتی شاه بوده و چه بسا که کامبوجیه دوم (پدر کوروش بزرگ)، به خاطر یک دست کردن قدرت سیاسی، او را از سلطنت برکنار کرده باشد. وقتی داریوش به سلطنت نشست نیز ویشث آسپَه و آرشامَه زنده بودند. ویشث آسپَه در زمان کوروش و کامبوجیه شهریار پارت و هیرکانیه بود و در مرکز پارت استقرار داشت.

آیا می توان تردید کرد که آرشامَه ی پیر پسران خودش را برای پادشاهی شایسته تر از پسران کوروش می دانسته؟ آیا پس از درگذشت کوروش زمان آن فرارسیده بوده که بر سر فرزندان کوروش همان برسد که پیشترها بر سر فرزندان آریارَمَنَه آمده بود؟ هردو پسر کوروش (یعنی کامبوجیه و بردیه) در پی هم از میان رفتند تا داریوش نواده آریارَمَنَه بر اورنگ شاهنشاهی ئی که کورش با تدبیرش تشکیل داده بود تکیه بزند. پس از آن نام افراد خانواده کوروش از صحنه به کنار رفت و در نبشته های داریوش بزرگ نه از کوروش به عنوان بنیان گذار شاهنشاهی و آفریننده سلطنتی که به دست داریوش افتاده بود تجلی شد و نه از خدماتش تقدیری به عمل آمد، و هر جا که لازم بود نامی از کوروش به میان آید به سادگی از او یاد شد بی آن که اشاره شود که بنیان گذار شاهنشاهی بوده است. فرزندان نرینه کامبوجیه و بردیه نیز به کلی به کنار زده شدند به گونه ئی که تا پایان دوران هخامنشی هیچ نامی از نوادگان کوروش در میان نیست.

## جنگ‌های داریوش بزرگ با رقیبان قدرت

استقرار سلطنت داریوش به سادگی صورت نگرفت. او بی‌درنگ با سلسله شورشهای گسترده‌ئی مواجه شد که رقیبانش - از قبایل ایرانی و غیر ایرانی - برپا کردند. این شورشها پی‌آمد طبیعی جابه‌جایی سلطنت از یک خاندان به خاندان دیگر بود که توسط داریوش صورت گرفته بود. بسیاری از سپه‌داران قدرت خواه ایرانی در کشور به فکر افتادند که اکنون که کوروش و فرزندان او در جهان نیستند برای دستیابی به تاج و تخت آنها به پا خیزند و جانشین آنها شوند. شورشهای قدرت خواهان را نمی‌توان مخالفت با شخص داریوش تعبیر کرد، بل که تلاشهایی بود که سپه‌داران رقیب داریوش برای دستیابی به اورنگ شاهنشاهی به راه افکندند. لذا بازخوانی این شورشها را نباید در ارتباط با کودتای داریوش تفسیر کرد، بل که باید آنها را به عنوان پی‌آمد نابود شدن کام‌بوجیه و بردی و خلأ موقت قدرت سیاسی مورد بررسی قرار داد. به عبارت دیگر، این شورشها نه نشانه نارضایتی مردم کشور از وضع موجود، بل که تلاش سپه‌داران نیرومند برای به‌چنگ آوردن تخت و تاج شاهنشاهی ایران بود. ولی آن‌گونه که از گزارش داریوش برمی‌آید، هیچ‌کدام از این قدرت خواهان نتوانستند موقعیتی که داریوش و هخامنشیان داشتند را کسب کنند، و از چندان حمایتی در کشور برخوردار نشدند، و به آسانی نابود گشتند. گزارش سرکوب شورشهای داخلی در کتیبه بغستان چنین آمده است:

در خوزستان مردی بومی به نام «آترینه» به‌پا خاسته برای خودش تشکیل سلطنت داد. در بابل مردی بومی به نام «نیدین تا بل» مدعی شد که پسر نبوخذ نصر است و مردم را پیرامون خویش گرد آورده خویشان را شاه بابل خواند. آترینه را لشکر اعزامی داریوش به آسانی شکست داده اسیر کرد و به نزد داریوش برد که در بابل بود. برای سرکوب شورش بابل داریوش شخصاً لشکر کشید و مدعی سلطنت بابل را طی سه دور نبرد شکست داده دست‌گیر و اعدام کرد. به دنبال سرکوب شورش آترینه و نیدین تا بل، مدعیان پرشمار سلطنت در پارس، خوزستان [برای بار دوم]، ماد، ارمنستان، پارت، هیرکانیه، مرو، سیستان، بابل [برای بار دوم] به‌پا خاستند و هرکدام برای خودش تشکیل سلطنت داد. در مصر نیز آریاند - شهریار پارس که توسط کام‌بوجیه نشانده شده بود - خودش را شاه مصر نامید. داریوش پس از نابودگری نیدین تا بل به خوزستان لشکر فرستاد، ولی پیش از آن که لشکرش به خوزستان برسد مدعی پادشاهی خوزستان به دست هواداران داریوش که از خود خوزیه‌ها بودند کشته گردید، و خوزستان آرام شد. در ماد مردی به نام «فرورتیش» با ادعای این‌که از خاندان شاهی ماد و نواده هوخستر است به‌پا خاسته تشکیل سلطنت داد. داریوش لشکر به ماد فرستاد، ولی

چون که فرورتیش در میان بخشی از قبایل ماد پایگاه مستحکمی داشت این لشکر نتوانست که کاری از پیش ببرد، و داریوش مجبور شد که شخصاً از بابل به ماد برود. برای مقابله با قیام ارمنستان نیز داریوش لشکر گسیل کرد. این لشکر پس از چند دور نبرد توانست که مدعی سلطنت ارمنستان را نابود کند. داریوش در ماد فرورتیش را شکست داد و فرورتیش با دسته‌ئی از وفادارانش به ری گریخت. سپاه اعزامی داریوش او را در ری شکست داده دست‌گیر کرده به ماد فرستاد، و او در همدان به‌دار آویخته شد. در «سگرتیه» (میانه، در آذربایجان) مردی از قبایل ماد (شاید از قبیله مغان) به نام «چیترن تخمه» با ادعای این که از خاندان شاهی ماد است قیام کرده تشکیل سلطنت داد. این نیز توسط سپاه اعزامی داریوش که به فرمان‌دهی یک پارسی به نام تخم‌آسپاد (تهماسپ) گسیل شد شکست یافته دست‌گیر و به ماد فرستاده شد و سپس در اربیل (اکنون شمال عراق) به‌دار آویخته شد. زمانی که فرورتیش در ماد قیام کرده بود سپه‌داران مادی که در پارت و هیرکانیه بودند از او حمایت کردند و سپاهیان را برضد داریوش شوراندند و ویشت‌آسپه - پدر داریوش - که شه‌ریار پارت بود را بیرون راندند. داریوش پس از فراغت از کار شورش‌گر مادی از ری نیروی امدادی برای پدرش فرستاد و ویشت‌آسپه پس از دو جنگ بزرگ شورشیان را سرکوب کرد و آرامش را به پارت و هیرکانیه برگرداند. در مرو مردی مروزی به نام «فَراد» به‌پا خاسته تشکیل سلطنت داد. این شورش نیز همچون بقیه به‌تدبیر داریوش و توسط سپاه اعزامی او به شکست انجامید و فراده نابود شد. در پارس مردی پارسی به نام «وهیزداته» مدعی شد که بر دینه پسر کوروش است، و حمایتی یافت، حتی سپاهیان پارسه‌گرد (پاسارگاد) نیز از او حمایت کردند. او در سه موضع و سه جنگ بزرگ از سپاه اعزامی داریوش شکست یافت و سرانجام دست‌گیر شد و به فرمان داریوش در پارس به‌دار آویخته شد. زمانی که وهیزداته درگیر نبرد با لشکریان داریوش بود در سیستان (غرب افغانستان کنونی) سپه‌دارانی از وهیزداته هواداری کرده به‌ضد داریوش شوریدند. سپاه اعزامی داریوش در سیستان سه جنگ بزرگ با شورشیان داشت، و توانست که شورش را سرکوب کرده آرامش را به منطقه برگرداند. در میان گرفتاریهای داریوش در پارس و شرق کشور، بابل دیگر باره شورید و پیرمردی بومی به نام «آرخه» با ادعای این که پسر نبوخذ نصر بابلی است پادشاه شد. ارخه نیز همچون دیگر شورشیه‌ها توسط سپاه اعزامی داریوش شکست یافته دست‌گیر شد و او را در بابل به‌دار آویختند.

همه این رخدادها در خلال کمتر از دو سال به وقوع پیوست. معمولاً جنگ‌های به‌طور همزمان در چندین نقطه در جریان بود (تاریخ‌های دقیقی که داریوش در سنگ‌نیشته‌اش ذکر

کرده است این را نشان می‌دهد). داریوش در خلال این مدت کوتاه همه مدعیان نسبتاً نیرومند سلطنت را سرکوب و نابود کرد. و این به آن معنا است که داریوش - به عنوان جانشین واقعی کوروش و کامبوجیه - بیش از مجموع همه رقیبان نیرومندش در میان مردم کشور هخامنشی پایگاه داشته است. حتی در ارمنستان و میان‌رودان نیز پایگاه داریوش نیرومندتر از پایگاه مدعیان بومی سلطنت بود. یعنی هم ایرانیان و هم اقوام زیر سلطه به سبب رفتارهای نیکی که از کوروش و کامبوجیه دیده بودند سلطنت هخامنشیان را حتی بر مدعیان به پاخاسته سلطنت از خاندانهای حکومت‌گر پیشین خودشان ترجیح می‌دادند.

داریوش پس از شرح رخدادهای تأکید می‌کند که همه رهبران شورشها با نیرنگ و دروغ مردم را پیرامون خودشان گرد آورده بودند، و هرکدامشان نامی را بر خودش نهاد که از آن او نبود، ولی داریوش چون که نیت خیر داشت اهورمزدا به او کمک کرد تا این دروغ‌گویان و فریب‌کاران را یکی پس از دیگری از میان بردارد. او سپس به همه شاهان آینده توصیه می‌کند که از دروغ و نیرنگ بپرهیزند که عواقب دروغ خوشایند نخواهد بود. او تأکید می‌کند که نسخه‌ئی از گزارش این رخدادهای در چند زبان، از جمله «زبان آریایی» بر طومارهای چرم (چرم گاو) و پوست (پوست گوسفند یا آهو) تهیه کرده و به سراسر سرزمینهای شاهنشاهی فرستاده است تا برای مردم خوانده شود. این به آن معنا است که آن چه را داریوش گزارش کرده حقیقت بوده، و گزاره‌ئی در آن نبوده است. فقط می‌توان پنداشت که آن چه او مایل نبوده که مردم بدانند یا آن چه مایل بوده که فراموش گردد با سکوت برگزار کرده و در گزارشش به آن اشاره ننموده است.

داریوش فرمان‌دهی قاطع و بی‌گذشت بود. او نسبت به سرکشان و شورش‌گران مدارا نمی‌کرد و چون بر آنها دست می‌یافت در کیفردهی آنها بی‌رحمانه رفتار می‌کرد. در آوردن چشم و بریدن گوش و بینی و به نمایش نهادن مذلت‌آمیز مدعیان شکست‌خورده سلطنت از روشهای کیفردهی او بود. تدبیرهای قاطعانه‌اش او را در ۱۹ جنگ بزرگ که کمتر از دو سال وقت گرفت پیروز در آورد و امنیتی سراسری را در کشور پهن‌اور او که میراث کوروش و کامبوجیه بود برقرار کرده سلطنت او را تثبیت نمود و به او امکان داد که در غیاب هر صدای مخالفی کوس مشروعیت مطلق بنوازد و خویشان را مورد حمایت خدای جهان بنامد. در گزارش بغستان، او همه کسانی که مخالفش بودند را مردم‌فریب می‌نامد و تأکید می‌کند که آنها دروغ‌بندانه نامی بر خودشان نهادند که از آن ایشان نبود تا در سایه این نام مردم فریب‌خورده را به حمایت از خودشان بکشانند. او با این شگرد می‌خواست به مردم القا کند که نامهایی که این مدعیان بر

خودشان بسته‌اند متعلق به کسانی بود که دیگر زنده نبودند، و این کسان که این نامها را بر خودشان نهادند مردم فریب بودند و دروغ گفتند تا مردم فریب‌خور را پیرامون خودشان گرد آورند و به مقصدشان برسند.

معلوم نیست که داریوش در این ادعا تا چه اندازه صداقت دارد! شاید هم حقیقتاً او راست گفته باشد. ما وقتی می‌بینیم که یک پارسی‌ئی ادعا کرده که بر دیه پسر کوروش است، و حتی سپاهیان پارسه‌گرد نیز فریب ادعای او را خورده‌اند، به خودمان حق می‌دهیم که ادعای داریوش درباره دیگر رقیبان قدرت را نیز درست بینداریم. درباره مدعی سلطنت در ماد و سگرتیه نیز داریوش یقیناً صداقت دارد، زیرا بازماندگان خاندان سلطنتی ماد برای مردم آن سرزمین شناخته شده بوده‌اند، و شکستهای پیاپی‌ئی که مدعیان سلطنت در ماد از داریوش دیدند نشان‌گر آن است که آنها اگرچه توانسته بوده‌اند که نیروی قابل توجهی برای خودشان فراهم آورند، ولی در ماد چندان پایگاه مستحکمی نداشته‌اند که بتوانند در برابر نیروهای داریوش ایستادگی کنند. ارجی که داریوش پس از آن برای مردم ماد قائل شد، و این را می‌توانیم در نگاره‌های تخت جمشید ببینیم که پارسی و مادی هم‌طراز استند، نشانه حمایتی است که داریوش در میان این شورشها از سران قبایل ماد دریافت کرده بوده است.

داریوش در سنگ‌نبشته بغستان، همچون یک شاه یکتاپرست که خدای یگانه‌اش فقط اهورمزدا - خدای زرتشت - است با اختصاص اراده مطلق به اهورمزدا همه پیروزیهایش را به اراده اهورمزدا نسبت داده و کوشیده است تا وانمود کند که چون که هدفش اجرای اراده اهورمزدا در برقراری عدل و راستی و درستی بوده، اهورمزدا همواره یاور و حامی او بوده و در همه جنگها و در برابر همه دشمنان به پیروزی رسانده است. او به این گونه خویش را تنها مرد شایسته پادشاهی در آن برهه تاریخی معرفی کرد، و معتقد بود که همه مردم روی زمین باید از او فرمان ببرند تا بتواند خواسته‌های اهورمزدا را، یعنی برقراری نظم و امنیت و آرامش را، در جهان به اجرا درآورد. او در سنگ‌نبشته بغستان چنین ادعا کرده است:

از این رو اهورمزدا مرا یآوری کرد و هر خدای دیگری که هست، زیرا من بدباور نبودم، پیرو دروغ نبودم، زورگو و ستم‌گر نبودم؛ نه من و نه خانواده‌ام.

و در سنگ‌نبشته نقش‌رستم چنین نویسانده است:

من هرچه کرده‌ام به یاری اهورمزدا بوده که پستی‌بان من بوده و مرا کامیاب گردانیده است. اهورمزدا به من یآوری کرد تا این کارها را انجام دهم. او یاور و نگهبان من باد، و کشورم را از بلاها در امان بداراد. من امور خویش را به اراده اهورمزدا وامی‌گذارم و

امیدوارم که رستگاری نصیبم کند. ای مردم! رهنمودهای اهورمزدا که به شما رسیده است را رها مکنید و از راه راست و درست روگردان مشوید.

انسان وقتی این سخنان را می‌خواند یا می‌شنود شخصیتی باایمان و پارسا و دادگر و مهرپرور از داریوش در نظرش مجسم می‌شود و به این شخصیت حق می‌دهد که به خاطر انجام مأموریتِ دادگسترانه و مبارزه با کژیها و بدیها و برقراری راستیها و درستیهها هر شیوه‌ئی را که صلاح بدانند به کار بندد و مخالفان راهش را به‌هرراهی که مناسب پندارد از میان بردارد. ولی لحظهٔ دیگر به خاطر می‌آورد که این خودستائیهها را یک زورمندِ خشم‌آور آتش‌شگاف<sup>۱</sup> بر زبان آورده است که به کسی اجازه نمی‌داده در برابر او جز «لیبک»، و «بله قربان» و «بر چشم و گوش» چیز دیگری بر زبان آورد؛ و همه‌کس حتی بلندپایه‌ترین شخصیت‌های کشوری و لشکری را فرمان بر چشم‌وگوش‌بستهٔ خودش می‌دانسته است. داریوش در کتیبهٔ بغستان از شش تن سران خاندانهای بزرگ پارس می‌گوید که او را برای دستیابی به تخت و تاج کوروش یآوری کردند به نام «دوستان من» یاد کرده، و جز اینها از همهٔ سپهداران و شهریان زیر فرمانش و کارگزاران دولتش با عبارت «مَنْ بَدَنَدْ» (وابستهٔ من / فرمان‌بر من) نام برده است. این شش تن همان سپه‌داران نیرومندی بودند که با روی کار آمدن او اعضای شورای سلطنت را تشکیل دادند و اورنگِ شاهنشاهی بر دوششان نهاده شده بود و پس از آن هرکدام در بخشی از کشور برای خودشان حکومت کردند. داریوش سلطنت خویش را در حقیقت مدیون اینها بود و اگر اینها نبودند او نمی‌توانست که اورنگ شاهنشاهی را از دست فرزندان کوروش بیرون بکشد و به خودش اختصاص دهد. حقیقت امرِ کام‌بوجیه و بردیه را نیز همین شش تن می‌دانستند. داریوش به پاس خدمت بزرگی که این شش تن به او کرده بودند نام‌هایشان را یکی‌یکی در نوشته‌اش آورده و ستوده و از شاهان آینده خواسته است که فرزندان اینها را گرامی بدارند و همواره در زیر چتر الطاف و عنایات خویش بگیرند. پیش از این دیدیم که این شش تن - بعلاوه پرخش‌آسپ - بودند که با تدبیر خاصی همراه داریوش وارد کاخ شدند و

۱. مولوی داستانی را چنین می‌گوید: شاه با دلچک همی شطرنگ باخت/ زود ماتش کرد و خشم شه بتافت\* گفت: «شه شه!» و آن شه خشم آورش/ یک‌یک آن شطرنج می‌زد بر سرش\* که «بگیر اینک شهت ای قلتبان!»...\* بار دیگر باختن فرمود میر/ و او شده لرزان چو عود از زمهریر\* باخت دستِ دیگر و شه مات شد/ وقت شه شه گفتن و میقات شد\* دلچک از جا جست و در کنجی خزید/ یک لحاف و شش‌مَد بر خود کشید\* گفت شاهش: «هان چه کردی چیست این؟»/ گفت: «شه شه، شه شه، ای شاه گزین!»\* با چو تو خشم آور آتش شگاف/ کی توان حق گفت جز زیر لحاف».

اورنگ‌نشین سلطنت ایران را غافل‌گیر کرده کشتند. پس از آن داریوش شاهنشاه ایران شد، تا همان راهی را که کوروش بزرگ آغاز کرده بود بدون تغییر و تبدیل کلی ادامه دهد، و از تمدن جهانی و نظم و امنیت و آرامش جهان به شایستگی پاس‌داری کند.

## اقدامات داریوش بزرگ در مصر

داریوش دو سال نخست سلطنتش را صرف سرکوب شورش‌های داخلی و تثبیت اوضاع ایران و میان‌رودان و ارمنستان کرد. او در سند بغستان گزارش نسبتاً مفصلی دربارهٔ یکایک شورشها ارائه کرده و همه را ناشی از ارادهٔ اهورمزدا دانسته است. او در این سند خاطر نشان کرده که در مصر نیز برضد او شوریده‌اند. داستان این شورش چنین است که چون داریوش به سلطنت نشست آریاند - شهریار پارسی مصر - که منصوب کام‌بوجیه بود با او به مخالفت برخاست و درصدد برآمد که مصر را از حیطهٔ نظارت داریوش خارج سازد. او با این هدف پول سیم (سکهٔ نقره) تمام عیار به نام خودش زد،<sup>۱</sup> و روابطش را با داریوش قطع کرد. داریوش پس از آن که از امر ایران و میان‌رودان و ارمنستان و خوزستان فراغت یافت و پایه‌های سلطنتش را استوار کرد به مصر لشکر کشید. آریاند نتوانست یا نخواست که در برابر داریوش مقاومتی نشان دهد؛ و به اطاعت داریوش درآمده دیگر باره در مقامش ابقاء شد. البته تصور این که خبر به مصر رسیده بوده که داریوش در جنگ با رقیبانش کشته شده است، و از این جهت او خودش را شاه نامیده است، نمی‌تواند که دور از پذیرش خرد باشد؛ و سپس وقتی داریوش شخصاً به مصر رفته و او داریوش را دیده است به اطاعت داریوش درآمده است. داریوش بزرگ در نبشته‌اش هیچ اشاره‌ئی به موضوع بیرون شدن آریاند از فرمان خودش نکرده است.

داریوش حدود یک‌سال در مصر ماند، و در این مدت دست به یک سلسله اصلاحات سیاسی و اقتصادی زد تا رضایت مردم آن کشور را جلب کند. نخستین کاری که کرد آن بود که چون در آن هنگام کاهنان در جستجوی خلیفه برای اپافوس بودند که در آن اواخر درگذشته بود، در مراسم عزای اپافوس شرکت نمود و هزینه‌ئی کلان برای «کشف» اپافوس جدید مقرر کرد. او پس از آن به رسم فرعونان به حضور خدایان مصری رفت و مراسم عبادت به جای آورد و همچون فرعونان آنها را پدر خطاب کرد تا مردم مصر ببینند که او نیز همچون کام‌بوجیه به مقدساتشان احترام می‌گذارد. بعلاوه، او به‌هزینهٔ دولت ایران ساختمان یک معبد بزرگ برای آمون (خدای بزرگ مصر) آغاز کرد و موقوفاتی به آن اختصاص داد. این کاری بود که

هرکدام از فرعونان پیش از او انجام داده بودند و داریوش نیز که اینک فرعون مصر شمرده می‌شد می‌بایست که انجام می‌داد.

نیز، به‌کاهنان مصری فرمود که مجموعه قوانین مدنی و جزایی مصر را بنابر اهداف امنیت‌گسترانه او تدوین کنند، و دستگاه قضایی مصر را نوسازی کرد تا رعایای مصری که تا پیش از آن بردگان فرعون بودند و حقی جز حق زیستن و بهره دادن نداشتند از حقوق انسانی برخوردار شوند و به آزادی برسند. برای این کار، فرمود تا کاهنان و دبیران مصری در معبد بزرگ به حضور او برسند. چون گرد آمدند به آنها فرمود تا مجموعه قوانین نوینی بر اساس قوانین شرعی مصر برای کشورشان تدوین کنند و نسخه‌اش را برای او بیاورند. فرموده او چنان بود که قوانینی که از دوران دیرینه تا اواخر عمر اُح‌موسس تدوین شده بوده را برای تدوین قانون جدید در مد نظر قرار دهند.<sup>۱</sup>

نیز، فرمود تا شاخه شرقی رود نیل بر دلتا را با کشیدن ترعه‌ئی به خلیج سوئز در دنباله شمالی دریای سرخ وصل کردند. این آبراه ساختگی که هیچ کاربرد نظامی‌ئی نداشت چنان بود که کشتیهای بازرگانی می‌توانستند از آن عبور کنند، و دریای سرخ را به دریا مدیترانه وصل می‌کرد، سرزمینهای کرانه‌های جنوبی و شمالی و شرقی دریای مدیترانه را از راه دریای سرخ به دریای پارس و شرق آسیا پیوند می‌داد، به رونق بازرگانی بین المللی کمک می‌کرد، و مصر را به حلقه وصل میان شرق و غرب مبدل می‌ساخت و باعث شکوفایی بیشتر اقتصادی مصر می‌شد. او به این مناسبت نوشته‌ئی از خود برجای نهاده که در کاوشهای باستان‌شناسی در مصر به دست آمده و ترجمه شده است. این نوشته که به سه زبان پارسی و آرامی و مصری است در ناحیه غربی کانال سوئز کشف شده است؛ و متن پارسی آن که کوتاهتر از متن مصری است چنین است:

خدای بزرگ است اهورمَزدا، که آسمانها را آفرید، که این سرزمینها را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی را برای مردم آفرید، که پادشاهی این سرزمین پهناور که دارای اسپان خوب و مردم خوب است را به داریوش سپرد.

من ام داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای با مردمان گوناگون، شاه سرزمینهای پهناور، پسر ویشت‌آسپه، هخامنشی.

داریوش شاه گوید: من پارسی‌ام، مصر را گرفتم، سپس فرمودم تا این آبراه را در میان رودخانه پیراؤ و دریای پارس حفر کردند تا کشتیها بتوانند از مصر به سوی پارس بروند.

۱. اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ۱۹۲-۱۹۳.

این آرزوی بزرگ من برآورده شد.

اقداماتی که داریوش بزرگ در مصر انجام داد بسیار اثرگذار و ثمربخش بود و سبب می شد که حاکمیت ایران بر مصر برای مدتی طولانی دوام داشته باشد. او با اقدامات دین‌ئی که در مصر بر دست دانایان بزرگ مصری انجام داد دستگاه فقهت مصر را به حامیان خویش مبدل ساخت و به این وسیله سلطه ایران را در مصر استحکام بخشید.

در خاورمیانه از دورترین دوران تاریخ تا امروز، متولیان دین مهم‌ترین نقش را در زندگی اجتماعی بازی کرده‌اند. این طبقه به حکم ماهیت تاریخیش و به حکم خصیصه اقتدارطلبیش همیشه در هر جامعه‌ئی می‌کوشد تا سهمی از قدرت و امتیاز ناشی از آن را به‌خویشتن اختصاص دهد و از مزایای آن برخوردار گردد. شاهان نیز همواره از دیرترین زمانها با شناختی که از تأثیر فعال متولیان دین در بسیج افکار توده‌های عامی داشته‌اند، آنها را به‌خودشان نزدیک کرده با دادن امتیاز ملموس مادی حمایت و اطاعتشان را جلب کرده‌اند. بعدها نیز آن‌چه سبب شد که ترکان اوغوز و سپس مغولان و تاتارها که ایران را به‌دنبال یکدیگر اشغال کردند برای نزدیک به چهار سده در ایران ماندگار شوند همین درک آنها از نقش متولیان دین و خریدن وفاداریهای آنها و استفاده از آنها در تأمین اطاعت توده‌ها و در نتیجه مشروعیت بخشیدن به حاکمیتشان در ایران بود. این‌که می‌بینیم در زمان حاکمیت مغولان و تیموریان این همه دارودستگاه عریض و طویل به نام مراکز تصوف در ایران روئید ناشی از همین حمایتی بود که حکومت‌گران ترک از شیوخ صوفیه به‌عمل می‌آوردند.

اگر متولیان دین در نظامهای فاسد و متجاوز در راه اجرای نقشه‌های حکومت‌گران ضد‌مردمی نقش ضد‌مردمی ایفا می‌کنند، حاکمان مردم‌گرا نیز اگر بر سر کار باشند می‌توانند که از آنها در جهت منافع و مصالح مردم استفاده کنند؛ زیرا دستگاه فقهتی به حکم ماهیتش همیشه ابزار دست کسان و گروههایی است که زندگی او را به‌بهترین وجهی تأمین کنند، و کاری به این ندارد که جهت‌گیری اجتماعی این کسان یا گروهها به نفع جامعه باشد یا به زیان جامعه. به زبان دیگر، دستگاه فقهتی در طول تاریخ - تا بوده - همیشه توجیه‌گر وضع موجود سیاسی و اجتماعی بوده است. حال اگر نیکانی بر سر قدرت سیاسی قرار داشته باشند که بخواهند در جهت خیر و صلاح جامعه عمل کنند، دستگاه فقهتی با حمایتها و امتیازهایی که از این حاکمیت حاصل می‌کند توجیه‌گر همین وضع موجود می‌شود و توده‌های عامی را برای حرکت در راهی که این حاکمیت نشان می‌دهد بسیج می‌کند؛ و هرگاه حکام ستم‌پیشه بر سر کار باشند به همین سان از سلطه سیاسی روز حمایت می‌کند. این ماهیت متولیان دین بوده و هست و همین

خواهد بود. به همین سبب است که دستگاه سلطه - به هر شکلی که باشد - همیشه خودش را نگهبان دین موجود می‌داند و از متولیان دین حمایت می‌کند تا از آنها به عنوان ابزار توجیه توده‌های عامی به تبعیت از خودش استفاده کند.

هم کوروش و هم داریوش با درک اهمیت نقش متولیان دین در جوامع خاورمیانه خدایان و ادیان اقوام زیر سلطه‌شان را به رسمیت شناختند و معابد و فقیهان را زیر چتر حمایت گرفتند. فقیهان نیز چون که منافعشان را حاکمیت تأمین می‌کرد با آن از در سازش درمی‌آمدند و مشروعیت آن را در میان توده‌ها تبلیغ می‌کردند، و به این وسیله جریان پرداخت باج و خراج به دربار ایران در سرزمینهای زیر سلطه به آسانی ادامه می‌یافت، و کارگزاران ایران قادر می‌شدند که ثبات و امنیت و آرامش را در این سرزمینها تأمین کنند.

برنامه کوروش و داریوش ایجاد یک جهان مبتنی بر آرامش و آسایش برای همگان و بدون جنگ و ستیز و ناامنی و ویرانگری بود. و این همان آرزویی بود که زرتشت در تعالیم خویش بر روی آن تأکید ورزیده بود. پاس داری از صلح جهانی و برقرار کردن آرامش و امنیت در جهان پهناوری که زیر چتر حمایت کوروش و داریوش بود هزینه‌های سنگینی را می‌طلبید. و تنها راه تأمین این هزینه‌ها مالیاتهای بود که مردم سرزمینهای زیر سلطه و مردم ایران می‌بایست که به دربار ایران بپردازند. چیزی که جریان این مالیاتها را استمرار می‌بخشید وفاداری شخصیت‌های بومی متنفذ در سرزمینهای زیر سلطه به دربار ایران بود. متولیان دین در هر کشوری بیشترین نقش را در دوام این وفاداری ایفا می‌کردند.

در کتیبه‌ئی که کاهنان مصری به یادگار اقدامات داریوش بزرگ از خود برجا نهاده‌اند، داریوش را فرزند «نیت» (خدای زمین و دریاها) و برادر «رع» (خدای آسمان) خوانده‌اند. در این سند چنین آمده است:

داریوش که زاده نیت (زاده مادر زمین) و متولی سائیس (معبد مادر خدایان مصری) است کارهایی که خدا به اراده خویش آغاز کرده بود را به انجام رساند (یعنی هر چه در مصر کرد، همان بود که خواست خدا بود)... وقتی او در شکم مادرش بود نیت او را فرزند خویش شمرد... دست خودش را با کمان به سویش برد تا دشمنان او را براندازد، همان گونه که برای فرزند خودش «رع» کرده بود... او (یعنی داریوش) نیرومند است و دشمنانش را در همه سرزمینها نابود می‌کند. شاه مصر علیا و مصر سفلی داریوش، که تا ابد جاوید بماناد، شاه بزرگ، پسر ویشث آسپه، هخامنشی، پسر او (یعنی پسر نیت) است، و نیرومند و جهان گیر است. مردم سرزمینهای دور با هدایای خویش رو به سویش

می آورند و برایش خدمت می کنند.<sup>۱</sup>

داریوش در بازگشت از مصر، سرزمینهای یهودا و فینیقیه و دیگر سرزمینهای شام را مورد بازدید قرار داد. در کشور یهودا چندی بود که - بنا بر فرمانی که کوروش بزرگ صادر کرده بود - سران یهود سرگرم بازسازی معبد و حاکمیت خودمختار محلی بودند. کشور یهودا نیز همچون دیگر کشورهای خودمختار سرزمین شام زیر نظر شهریار بابل اداره می شد. اسرائیلیان دو فرقه متنازع بودند: فرقه‌ئی که خواهان بازسازی امارت اسرائیل در سامره بودند و فرقه دیگری که خواهان بازسازی امارت اسرائیل در اورشلیم (یهودا) بودند. پیروزی از آن دومی‌ها شده بود و بنای معبد بزرگشان را از اواخر دوران کوروش بزرگ در اورشلیم آغاز کرده بودند؛ در همان جایی که می گفتند روزگاری معبد سلیمان بوده است. اما سامری‌ها برای آن که در بازسازی اورشلیم کارشکنی کنند گزارش به دربار داریوش فرستاده بودند که یهودیان (مردم یهودیه) سرگرم ساختن دژ استند و در نظر دارند که سر به شورش بردارند. مأمور تحقیق به یهودا فرستاده شد. سران یهودا به مأمور گفتند که بنا بر فرمانی که کوروش بزرگ داده بوده است معبد پدرانشان را بازسازی می کنند. مأمور گزارش به داریوش فرستاد. داریوش از فرمان کوروش خبر نداشت ولی با بازسازی معبد و مؤسسات دینی یهودان نیز - همچون دیگر قومهای زیر سلطه - موافق بود. با این حال از آنها خواست که نسخه کتبی فرمان نامه کوروش را نشان دهند. آنها گفتند که کوروش زمانی که این فرمان نامه را صادر کرده در همدان بوده است. به فرموده داریوش، در بایگانی کاخ شهرداری همدان بررسی شد و نسخه فرمان نامه کوروش به دست آمد که تأکید کرده بود معبد باید در اورشلیم بازسازی شود، و نامی از سامره برده نشده بود. سامریها رقابت را باختند و یهودیان معبدشان را ساختند و امارت خودمختار بنی اسرائیل در اورشلیم تشکیل شد. برخی مدعیان نبوت و کهنانت نیز در میان یهودیان ظهور کردند و بر سر ریاست بر این امارت به رقابت با یکدیگر پرداختند، و هر کدام ادعا می کرد که خدا به او وحی می فرستد و ریاست باید در دست او باشد.<sup>۲</sup>

این امارت، گرچه همیشه به سبب درگیریهای مدعیان نبوت و کهنانت بر سر ریاست در درون آشفته بود، ولی تا پس از ورافتادن شاهنشاهی هخامنشی برجا ماند، سپس مقدونیان آنرا از هم پاشاندند و به تاریخ سپردند. تلاشهای احیای امارت یهودیه در دوران رومی نیز با کشتارهای گسترده و گاه همگانی یهودان در بسیاری از شهرهای اسرائیل همراه بود که داستان

۱. بنگر: پیرنیا، تاریخ ایران باستان، چاپ هشتم، ۵۷۰. اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ۱۹۹.

۲. برای این موارد بنگر: تورات، کاب حجی نبی، کاب اشعیاء نبی، و کتاب زکریا نبی.

بسیار تلخی دارد که جای سخن درباره‌اش در این گفتار نیست.

اودجاهرِ رسنه (کاهنِ بلندپایهٔ مصری که بالاتر شناختیم) به‌عنوان مهمان به‌همراه داریوش به‌ایران رفته بود. داریوش به‌او فرمود که به‌مصر برگردد و مدرسهٔ علوم پزشکی مصر را نوسازی کند. اودجاهورِ رسنه این اقدام را در نوشتهٔ یادگاریِ خویش چنین آورده است:

شاهنشاه داریوش، شاهِ همهٔ کشورهای بیگانه، شاه مصرِ علیا و سفلی وقتی در شوش بود به‌من فرمود که به‌مصر برگردم و تأسیسات حیات‌بخش پزشکی مصر را نوسازی کنم... آن‌گونه که شاهنشاه فرموده بود مأموران شاهنشاه مرا از این‌زمین به‌آن‌زمین بردند تا به‌مصر رساندند. من هرچه شاهنشاه فرموده بود را انجام دادم. کارمندان را به‌خدمت گرفتم همه از خاندانهای سرشناس نه از مردم عادی. آنها را زیر دستِ کاردانان و استادان گماشتم تا پیشهٔ پزشکی فراگیرند. فرمان شاهنشاه چنین بود که باید هرگونه چیزهای شایسته و بایسته به‌آنها سپرده شود تا پیشهٔ خود را به‌خوبی انجام دهند. من هرچه که لازم بود و هر ابزاری که پیشترها در کتابها مقرر شده بود را در اختیار آنها گذاشتم. شاهنشاه چنین فرموده بود، زیرا به‌فضیلتِ این علم واقف بود. او می‌خواست که بیماران شفا یابند. او اراده کرده بود که ذکر خدایان را جاوید سازد، معابد را آباد بدارد، جشنها و اعیاد دینی با شکوه بسیار برگزار شود.

نوشته‌ئی که از گور یک کاهن برجستهٔ مصری به‌نام اُح‌موسس کشف شده (و نامش نشان می‌دهد که می‌بایست از نوادگانِ فرعون اُح‌موسس - معاصر کوروش بزرگ - بوده باشد) خبر از آن می‌دهد که اپافوس مقدس در سال ۴۸۸ پم درگذشته، و او مراسم تدفین باشکوهی با شرکت افسران بلندپایه (کمان‌داران و لشکریان گزیده) برگزار کرده و جسد مطهر اپافوس را در آرام‌گاه ابدی به‌ودیعه نهاده است. او بر خود می‌بالد که عظمت اپافوس را برای ایرانیان بیان داشته و محبت او را در دلهاشان استوار کرده است؛ و یادآور می‌شود که همهٔ کارگزاران بلندپایه در مصر علیا و سفلی به‌دعوت او هدایا و نذورات گران‌بهای را برای آرام‌گاه اپافوس مقدس آورده‌اند.<sup>۱</sup>

این سند که یک کاهن بلندپایهٔ مصری از خودش برجای نهاده است نیز نشانهٔ دیگری از احترام خشنودکنندهٔ ایرانیان به‌دین و فرهنگ مصریان در زمان داریوش بزرگ است.

## تسخیر سرزمینهای اروپایی توسط داریوش

پیش از این دیدیم که سرزمینهای یونان تا پیش از کوروش بزرگ در درون قلمرو فرعون بود، سپس زمینهای یونانی‌نشین غربِ اناطولی و دریای مدیترانه در زمان کوروش بزرگ ضمیمه قلمرو شاهنشاهی شد.

سرزمینهای اصلی یونان در شبه جزیره بالکان پس از فروپاشی سلطنت فرعون و تسخیر مصر توسط کامبوجیه به خود رها شد تا تلاش قدرت‌خواهان در شهرهای یونان برای تشکیل حاکمیت‌های نیرومند آغاز گردد.

داریوش آرزومند آن بود که یک حکومت یک‌پارچه جهانی تشکیل دهد و کل جهان متمدن روزگار را به زیر فرمان و سلطه خویش درآورد تا اقوام و جماعات انسانی با آرامش و آسایش در کنار یکدیگر به زندگی برادرانه و تهی از درگیریها و جنگها و کشتارها و ناامنی‌ها ادامه دهند و برای آبادانی جهان بکوشند. این رسالتی بود که زرتشت چندین سده پیش از کوروش و داریوش به ایرانیان تعلیم داده بود. داریوش در پی‌گیری این هدف انسانی در سال ۵۱۴ پم با گذشتن از تنگه میان اناطولی و اروپای شرقی به اروپا لشکر کشید. پلی که عبور لشکر بزرگ داریوش را امکان‌پذیر ساخت توسط یونانیان جزایر دریای ایژه به رهبری امیر جزیره ساموس ساخته شد.<sup>۱</sup> این پل مجموعه عظیمی از قایق‌های بهم چسپیده بود که رویشان الوار چیده بودند و روی الوارها شن‌ریزی شده بود و به شکل یک خیابان پهناور دراز درآمده بود که دو سوی تنگه را بهم وصل می‌کرد.

شمار یونانیان مزدور در سپاه داریوش در این لشکرکشی کمتر از شمار پارسیان نبود. یونانیان لشکر پیاده‌نظام را تشکیل می‌دادند. هرودوت نوشته که شهرهای یونانی داطلبانه اطاعت از داریوش را پذیرفتند و مردانشان به‌عنوان پیاده‌نظام به‌سپاه داریوش پیوستند. راهنمایان داریوش نیز سران جزایر یونانی بودند؛ سران خردمندی که به‌صلاح می‌دانستند که شرق اروپا ضمیمه ایران شود تا درهای پیش‌رفت بر روی مردم یونان گشوده گردد. نخستین کسانی که داریوش را به لشکرکشی به یونان تشویق کرده بودند یونانیانی بودند که پیشترها به‌عنوان مزدور در مصر می‌زیستند، از جمله اینها دموکدس کروتونی و سیلوسون ساموسی سهم عمده داشتند. هرودی اینها سربازان مزدور در مصر بودند و پس از آن‌که علوم مصری در اثر اصلاحات کامبوجیه از انحصار معبد بیرون آمده بود نزد پزشکان مصری آموزش دیده بودند،

۱. اومستد، تاریخ شاهنشاهی، ۳۰۰.

سپس همراه داریوش به ایران رفتند و به دربار ایران نزدیک شدند، و اوضاع یونان اروپایی را برای داریوش تشریح نموده او را تشویق کردند که یونان را ضمیمه ایران کند.<sup>۱</sup> اینها خردمندانی بودند که صلاح قوم خودشان را در آن دیده بودند که با پیوستن به شاهنشاهی ایران درهای آرامش و پیشرفت بررویشان گشوده شود.

بیشینه شبه جزیره بالکان (تراکیه، مقدونیه، اسپارت، چند شهر یونان به جز آتن)، به اضافه بخش جنوبی سرزمینهای که اکنون کشور اوکراین را تشکیل می دهد به اطاعت داریوش درآمدند. الحاق این سرزمینها به ایران بی هیچ گونه جنگ و خونریزی صورت گرفت. هدف داریوش از الحاق سرزمینهای شمال غرب دریای سیاه آن بود که به معادن ناحیه اورال که در یونان شهرت فراوان داشت دست یابد و از آنها در جهت درآمد بیشتر به منظور تأمین هزینه های بیشتر برای پیشبرد برنامه صلح جهانی استفاده کند. هدف دیگر او آن بود که به جنگلهای ماورای دانوب دست یابد؛ زیرا می توانست از چوب این جنگلها در صنعت کشتی سازی در دریای مدیترانه به هدف تقویت نیروی دریایی ایران در مدیترانه استفاده کند. به نظر می رسد که درباره این هردو مورد آگاهان یونانی به داریوش مشورتهای شایسته داده بودند و او را به لشکرکشی به آن نواحی تشویق کرده بودند.

موضوع دیگری را نیز می توان در انگیزه داریوش به لشکرکشی به این سرزمینهای بسیار دور از مراکز تمدنی یافت: در توصیفی که هرودوت از سنتها و آداب و رسوم قبایلی که در ناحیه شمال غرب دریای سیاه جاگیر بودند به دست می دهد (و هرودوت آنها را اسکیت می نامد) گفته شده که آنها آداب و رسومی وحشیانه داشتند، و در مراسمی کسانی را زنده زنده به هوا پرتاب می کردند تا بر روی نیزهئی که در زمین فرو کرده بودند فرونشینند. اینها کارهای وحشیانه بود، و داریوش که خود را سرپرست تمدن جهانی می دانست احساس می کرد که وظیفه دارد چنین اقوامی را هرچه بیشتر از مرزهای جهان متمدن دور سازد. یک گزارش هرودوت نشان می دهد که داریوش پیش بینی کرده بود که شاید مجبور شود این قوم را به سوی شرق در سواحل دریای سیاه تا سرزمینهای قفقاز دنبال کند. این موضوع را از این نکته می توان دریافت که بنا به نوشته هرودوت، داریوش پس از عبور از دانوب گروهی از یونانیان را در کنار دانوب گماشت و به آنها گفت که اگر او تا شصت روز برنگشت پلی که برای عبور سپاهیان ایران ساخته بودند را تخریب کنند و خودشان به یونان برگردند. یعنی با حسابی که او کرده بوده، اگر قرار بود که اسکیتها را در جنوب اوکراین کنونی به سول شرق دنبال کند

هیچ‌گاه به غرب بر نمی‌گشت بل که از راه قفقاز و آذربایجان به ایران می‌رفت؛ و اگر قرار بود که آنها را تا زمینهای دوردستی به سوی شمال دنبال کند نیز بیش از دو ماه وقتِ او را نمی‌گرفت. ولی تعقیب اسکیتها به سوی شمال بود و او تا رود ولگا پیش رفت و وقتی اطمینان یافت که این قوم وحشی به حد کافی از مراکز تمدنی دور شده‌اند دست از تعقیب کشیده به اروپای شرقی برگشته راه بازگشت به ایران را در پیش گرفت. برگشت او به دانونب درست در همان زمانی بود که برای یونانیان نگهبان پل تعیین کرده بود.

تا سال ۵۱۳ پم سراسر یونان تبعیت از ایران را پذیرفته بود، شهرياران شهرهای یونان را داریوش در مقامشان تثبیت کرده بود، و شهريار لیدیه که در این زمان ارتَه‌فَرَنَه برادر داریوش بود بر آنها نظارت داشت. یعنی سرزمینهای اصلی یونان بخشی از فرمان‌داری لیدیه بود. فرمان‌دهی کل نیروهای ایران در غرب اناتولی و جزایر یونانی نیز به مگه‌بازو (عموزاده داریوش) سپرده شد. مگه‌بازو برای آن که پیوند یونانیان با ایران را بیشتر کند دختری یکی از نیرومندان یونان را به زنی گرفت.

در بازگشت داریوش به ایران شماری از سران و بخردان یونان به عنوان خدمت‌گزار به سپاه او پیوستند و به ایران رفتند. تاریخ‌نگاران یونانی از اینها با عنوان «اندرزگر شاه» یاد کرده‌اند و نوشته‌اند که اینها بزرگانی بودند که اجازه یافتند در مهمانی شاه حضور یابند. از دختران بزرگان یونان که به عنوان هدایای گران‌بها به کارگزاران بلندپایه پارسی تقدیم شدند نیز در نوشته‌های یونانیان با عنوان همسران این بلندپایگان یاد شده است.<sup>۱</sup>

البته سران قبایل یونانی را داریوش با خودش به ایران برده بود تا راه و رسم همزیستی انسانی را به آنان بیاموزد و به یونان برگرداند، و هرکدام که شایسته خدمت‌گزاری به بشریت است را به کار بگمارد.

داریوش وقتی به ایران برگشت به یک ناوخدای زبردست یونانی به نام اسکولواکس که همراه او به ایران رفته بود فرمود تا با حرکت دادن ناوگان از دریای پارس سفر دریایی دور دنیا را شروع کند، از کرانه شرقی عربستان برود و در کنار عدن از تنگه میان یمن و حبشه (اکنون باب‌المنذب) بگذرد، وارد دریای سرخ شود، ترعه‌ئی که به فرموده او در مصر ایجاد شده را در نوردیده وارد دریای مدیترانه شده از آنجا به اروپا برود، سپس به ایران برگردد.

اسکولواکس چنین کرد، و در پایان سفرش گزارش کاملی را به داریوش داد، و کتابی درباره این سفر دور و دراز به زبان یونانی نگاشته با خودش به یونان برد. این کتاب که

معلومات بسیاری را دربارهٔ جهان شرقی گرد آورده بود یونانیان را با سرزمینهای دوردست آشنا می‌کرد و تاریخ ایران را برای آنها بازگو می‌شد.

تا کنون یک ناوخدای یونانی دیگر به نام هکاته ملیتی پس از بازگشت از ایران کتابی با عنوان «سفر دور دنیا» نگاشته بود تا مردم یونان را با تمدن و فرهنگ ایرانی آشنا سازد. شاید این مرد نیز از همسفران اسکولاکس بوده است.

آگاهیهای تمدنی و فرهنگی بسیاری که بخردان یونانی در زمان داریوش بزرگ در مصر و بابل و ایران به دست آوردند آغازگر آن تمدن نوینی در بخش جنوبی شبه جزیرهٔ بالکان شد که به زودی تمدن یونانی نام گرفت، و در سدهٔ بعدی با ظهور اندیشه‌وران بزرگ یونانی به درخششهای شگرفی رسید که ما می‌شناسیم.

فرزانگان جهان مشتاق شناختن ایران و فرهنگ انسان‌سازش بودند، و آن‌همه بزرگواری که از کوروش و کام‌بوجیه و داریوش ظهور یافته بود مردم کشورهای زیرسلطه را شیفتهٔ شکوه ایران کرده بود. همهٔ بخردان جهان می‌خواستند بدانند که ایرانیان چه‌گونه مردمی‌اند که این‌همه ستایش از خویشان را در جهان برانگیخته‌اند! همه می‌خواستند بدانند که چه‌گونه می‌شود همچون ایرانیان شد! آن‌چه که فرزندان یونانی از این زمان به بعد نوشتند، و برای ما تاریخ ایران را بیان می‌کند، تلاشی در همین جهت بود. یونانیان ذهنهای مستعد و تمدن‌پذیر داشتند. با بازشدن دروازه‌های جهان متمدن میان‌رودان و مصر ایران بر رویشان دروازه‌های نوینی از دانش بر رویشان گشوده شد و آنها را به تلاش برای رسیدن به چنان مرحله‌ئی از تمدن و فرهنگ تشویق کرد که ایران و مصر و میان‌رودان رسیده بودند. یونان در زمان داریوش بزرگ چهاراسپه وارد مرحلهٔ نوین تمدن خویش گشت، بسیاری از میراث علمی مصر، به ویژه ریاضیات و هندسه و طب، را یونانیانی که روزگاری مزدوران فرعون بودند از مصر به کشورشان بردند و به زبان خودشان تدوین کرده شناسنامه‌اش را به نام خودشان ثبت کردند (یعنی به نام خودشان صادره کردند). با کیهان‌شناسی و اخترشناسی که در بابل فراگرفتند نیز همین کار را کردند و رونویسیهایی که از نوشته‌های بابلیان انجام دادند چنان تنظیم کردند که به‌گونه‌ئی نشان می‌داد که انگاری خودشان ابداع‌کنندگان این علوم و فنون بودند.

### تسخیر گندار و سند توسط داریوش

داریوش بزرگ در پی‌گیری برنامهٔ تشکیل دولت یک‌پارچهٔ جهانی در سال ۵۱۲ پ‌م متوجه شرق شد و گندار و سند را ضمیمهٔ شاهنشاهی کرد. این بخش از هندوستان که پاکستان

فعلی را تشکیل می‌دهد، میراث‌بری یکی از شکوهمندترین تمدنهای هند باستان بود، و هنر و فرهنگ در آن ناحیه به مرحله پیش‌رفته‌ئی رسیده بود، و بنادر جنوبی سند از مهم‌ترین مراکز بازرگانی میان شرق و غرب به‌شمار می‌آمد.

با تسخیرگندار و سند مرزهای شاهنشاهی ایران در شرق به‌پهناورترین حد خود رسید، و در غرب همهٔ دنیای متمدن شناخته شده را در بر گرفت.

در دههٔ آخر سدهٔ ششم پم ایران حاکم یگانه و بلامنازع کل جهان متمدن خارج از چین و هند بود و بر سراسر دریاهای شرق و غرب تسلط داشت، و سراسر جهان متمدن - به‌جز چین و هند - در قلمرو شکوهمندترین و پهناورترین و قدرتمندترین و انسان‌سازترین شاهنشاهی تاریخ جهان قرار داشت.

### شخصیت داریوش بزرگ

کامیابیهای درخشان داریوش در مواجهه با خطرهای بسیار بزرگی که شورشیان مدعی سلطنت ایران برای شاهنشاهی ایجاد کرده بودند، و شایستگی او در حفظ میراث شکوهمند کوروش بزرگ و حفظ یک‌پارچگی شاهنشاهی<sup>۱</sup> خبر از نبوغ سیاسی و تدبیر و کاردانی فوق‌العادهٔ او می‌دهد. خطر شورشها چنان بزرگ بود که می‌توانست شاهنشاهی را از هم بپاشاند و دست‌آوردهای کوروش بزرگ را به‌تاریخ بسپارد و ایران را به‌انزوای پیش از شاهنشاهی برگرداند. ولی داریوش با شایستگی اعجاب‌آمیزی با آنها روبه‌رو شد و همه را از میان برداشت.

داریوش همچون کوروش به‌خوبی می‌دانست که چه می‌خواهد و چه هدفی را دنبال می‌کند. او هم یک جهان‌گیر توانا بود هم دید کاملاً شفاف و روشنی نسبت به‌آیندهٔ اهداف خودش داشت. آگاهیهای دقیق و درست او در آن روزگار از جغرافیای جهانی ما را به‌شگفتی وامی‌دارد، و شناخت همه‌جانبهٔ او از فرهنگهای اقوام جهان نیز برای ما شگفتی‌آفرین است.

همهٔ مورخان غربی که تاریخ ایران را نگاشته‌اند اتفاق نظر دارند که داریوش هم در امور نظامی نابغه بود، هم در سازمان‌دهی نابغه بود، هم در اقتصاد نابغه بود؛ زیرا اقداماتی که او انجام داد اقتصاد جهانی را وارد مرحلهٔ نوینی کرد. شاید بر اساس همین شناخت از داریوش بود که هرودوت به‌او لقب «شاه خُرده‌فروش» داد،<sup>۱</sup> یعنی شاهی که اقتصاد را به‌خدمت تک‌تک انسانها درآورده است.

۱. بنگر: هرودوت، ۳/ ۸۹.

تشکیلاتی که کوروش و داریوش برای شاهنشاهی ایران ابداع کردند نه تنها در جهان بی سابقه بود بل که چنان تشکیلاتی بود که در آینده سرمشق همه جهان داران بزرگ تاریخ شد و تا سده‌های متمادی کم و بیش به همان شکل ادامه یافت. داریوش به قصد رونق بخشیدن به بازرگانی بین‌المللی، بزرگ‌راه‌های شاهی از قبیل بزرگ‌راه ۲۴۰۰ کیلومتری شوش به ساردیس (خوزستان تا غرب ترکیه) ایجاد کرد. این جاده پس از گذشتن از پل بزرگی که در غرب خوزستان بر روی دجله کشیده شده بود وارد جنوب عراق کنونی می‌شد و به بابل می‌رسید، و از راه تکریت و نصیبین و حران به حلب در شمال سوریه می‌رسید و از آنجا وارد کیلیکیه در جنوب اناطولی شده به ساردیس و کرانه دریای ایژه ختم می‌شد. هرودوت که بیش از یک سده پس از داریوش بخشی از این جاده را به چشم دیده و درباره بخش دیگرش شنیده‌های دقیق داشته است نوشته که در طول این جاده ۱۱۱ پست نگهبانی و به همین شمار کاروان‌سرا و منزل‌گاه تأسیس شده بود؛ و یک کاروان می‌توانست در مدت نود روز مسیر ساردیس به شوش را بپیماید.<sup>۱</sup> کاروان‌های بازرگانی معمولاً این فاصله ۲۴۰۰ کیلومتری را در سه ماه طی می‌کردند، ولی پیکهای تیزتک شاهی فقط در هشت روز از ساردیس به شوش یا از شوش به ساردیس می‌رسیدند. شاخه دیگر این جاده شوش را از راه همدان و آذربایجان به ارمنستان وصل می‌کرد، و از آنجا وارد سرزمین کت‌پتوگه می‌شد، از روی کیلیکیه می‌گذشت، فریگیه را طی می‌کرد و در لیدیّه به ساردیس انجامیده به کرانه دریای ایژه می‌رسید. جاده دیگری که یک شاخه‌اش از شوش و شاخه دیگری از بابل به سوی همدان کشیده شده بود این دو شهر را از راه همدان به اسپهان و از آنجا به ری و سپس به هیرکانیه و خوارزم وصل می‌کرد و از خوارزم به سغد می‌پیوست و شهرهای آسیای میانه را به شهرهای درون ایران پیوند می‌داد. جاده دیگری از ری آغاز می‌شد از گرگان می‌گذشت به جایی که اکنون نیشاپور است وصل می‌شد و از آنجا به هرات و مرو و سپس به باختریه می‌رسید. این جاده از باختریه به کابل و از راه تنگه خیبر به درون هند کشیده شده بود و به سوی جنوب تا جنوبی‌ترین شهرهای سند بر کرانه دریای سند امتداد داشت. جاده دیگری از شوش به استخر و از آنجا به کرمان وصل می‌شد و از راه کرمان به زرنگ و سیستان و مک‌کران و آبادیه‌های کرانه دریای سند می‌رسید. شاخه دیگر جاده بابل به ساردیس از حلب در شمال سوریه به سوی جنوب می‌رفت، از سرزمین‌های سوریه کنونی می‌گذشت و از راه دمشق و اورشلیم و غزه به مصر و لیبی و تونس وصل می‌شد. به این ترتیب یک شبکه عظیمی از جاده‌های کاروان‌رو که در مسیر آنها صدها

کاروان سرا و قرارگاه نگهبانی تأسیس شده بود سراسر خاک شاهنشاهی را به هم پیوند می داد، آمد و شد کاروانهای بازرگانی را تسهیل می کرد و به تجارت جهانی چنان رونقی می بخشید که چشم جهان تا آن روزگار ندیده بود. رونق تجارت جهانی رشد صنایع و کشاورزی نیز به همراه داشت و جهان درون قلمرو هخامنشی را به سوی رشد بیشتر می برد.

برای خبررسانی بسیار سریع، در سراسر مسیر جاده های اصلی و فرعی مراکز دیده بانیه نسبتاً نزدیک به هم دایر شده بود، و جارچینی بر بلندیهایی بر فراز برجهای نگهبانی مستقر بودند که به وقت ضرورت به یکدیگر بانگ می زدند و خبرهایی که لازم بود همان روز به گوش شاهنشاه برسد از دورترین نقاط شرق و غرب و شمال و جنوب کشور به شاهنشاه می رسید. این وسیله ابداعی برای خبررسانی سریع جایگزین تلفن در زمان ما بود. به این ترتیب، هر رخداد مهمی در هر گوشه از کشور اتفاق می افتاد شاهنشاه در همان روز باخبر می شد. شاید این از ابداعات کوروش بزرگ بوده، و - چنان که درباره اقدام فوری داریوش بزرگ برای مواجهه با شورشهایی که بالاتر شناختیم - به نظر می رسد که در آغاز سلطنت داریوش این وسیله در اختیار او قرار داشته است.

داریوش به منظور اداره هر چه بهتر دولتش کشور را به ۲۳ شهریاری تقسیم کرد که به زبان آن روز **خَشْتَرِپَاو** نامیده می شد (تلفظ کنونیش، شهرپا)، و هر شهریاری را به صورت یک دستگاه دولتی منظم درآورد که سرزمین زیر اداره اش را به بهترین شیوه ممکن اداره می کرد. او برای پاس داری مقتدرانه از صلح و امنیت و آرامش جهانی ارتش منضبط نظامی تشکیل داد که فرمان دهی کل آن در دست شاهنشاه بود و در هر شهریاری (خَشْتَرِپَاو) زیر نظر شهریار محل اداره می شد؛ پادگانهای متعددی در سراسر کشور تأسیس کرد و برای ارتش مستمری ثابت تعیین کرد. این ترتیبات نیز از ابداعات کوروش بزرگ بود که داریوش بزرگ آن را تکمیل کرد.

دستگاه قضایی و قوانین مدنی و جزایی ایران نیز که کوروش و داریوش تنظیم کردند، چنان بود که در نوشته های مورخان یونان باستان با اعجاب از آن یاد شده است، و مردم یونان وقتی از قوانین تغییرناپذیر و مورد اطاعت همگان سخن می گفتند «قانون پارس» (ایران) و «قانون شاه» را مثال می زدند. مجموعه قوانینی که به فرموده داریوش برای آسایش جوامع زیر سلطه وضع شد چنان نوین و ابتکاری بود که زندگی نوینی را به بشریت نوید می داد. در همه کشورهای زیرسلطه این قوانین را با نام پارسی «داتَه خَشْتَر» (قانون شاهی) می شناختند، و اصطلاح بومی که تا پیش از آن برای قانون به کار می بردند به فراموشی سپرده شد. «داتَه

خشتر» را هر قومی موافق با زبان خودش تلفظ می‌کرد، چنان‌که در بابل - آن‌گونه که اسناد کاهنان بابلی نشان می‌دهد - «داتَه شَهسری» می‌نوشتند، و بومیان شامی - آن‌گونه که در تورات آمده است - آن‌را «داتَه دِ مَلِکا» (قانون شاه) می‌نامیدند؛ در یونان نیز واژهٔ معادل اینها را به‌کار می‌بردند؛ همچنان بود در مصر و در دیگر جوامع خاورمیانه‌یی.

قوانین داریوش چنان امنیت و آرامشی به‌ارمغان آورد که واژهٔ «دات» نزد اقوام خاورمیانه جنبهٔ تقدس به‌خود گرفت، تا جائی که در تورات، که کتاب دینیِ بازمانده از آن روزگار است، این تقدس برای واژهٔ «دات» (با همین تلفظ) حفظ شده است.

احکام قانونی داریوش بزرگ به زبانهای گوناگون - برای هر قومی به زبان خودش - بر نسخه‌های مشابه و متعدد نوشته شد و به‌همهٔ سرزمینهای زیر سلطه ارسال گردید. تجاوز از احکام این قوانین که تضمین‌کنندهٔ امنیت و آرامش همگانی بود کیفرهای سخت به‌دنبال داشت؛ و چون که تأمین‌کنندهٔ منافع عمومی و تضمین‌کنندهٔ یک زندگی رضایت‌بخش بود همهٔ اقوام سلطه آنها را به‌مورد اجرا می‌نهادند. «دادِ شاهی» نزد اقوام تابعه چنان پسندیده افتاد که - آن‌گونه که در تورات هم بازگویی شده است - «قانون ابدی» تلقی می‌شد. در این قوانین، مقرر شده بود که برای بزه به‌هر بزرگی که باشد بار نخست نباید که کیفر سخت داد بل که باید بار نخست را خطای بزه‌کار پنداشت. هرودوت تأکید کرده که «برای نخستین بزه، حتی خود شاه هم نمی‌تواند که کیفر اعدام بدهد؛ هیچ پارسی‌ئی هم چنین حقی ندارد که برای بزه نخستین یکی از زیردستانش را کیفر اعدام بدهد؛ بل که تا بزه تکرار نشده باشد و تا وقتی که ثابت نشده باشد که خطاها و بزه‌های او بیش از کارهای نیکِ اوست حاکم نباید و نمی‌تواند که افسار خشم خویش را رها کند».<sup>۱</sup>

یک کارمند بلندپایهٔ دیوان دادگستری که هرودوت نامش را ساندوکس پسر تاماسیوس نوشته (و معلوم می‌شود که یونانی اهل جائی در غرب اناطولی بوده) در زمان داریوش برای صدور حکمی رشوه خورد. داریوش فرمود تا او را به‌دار آویزند. ولی به‌هنگام محاکمهٔ او معلوم شد که او خدمات بسیاری کرده که پوشانندهٔ این بزه بزرگ است؛ پس او را بخشوده آزاد کرد و حاکمیت شهر «کومه» در «ایولی» را به‌او سپرد.<sup>۲</sup>

این گزارش نشان می‌دهد که داریوش بزرگ تا چه اندازه به‌خدمتهای انسانی شخصیتها اهمیت می‌داده، و بعلاوه مفهوم و اثرِ پشیمانی بزه‌کاران و بیمشان از کیفر در صورت تکرار

۱. هرودوت، ۱/۱۳۷.

۲. هرودوت، ۷/۱۴۹.

خطا را به درستی می‌شناخته است؛ و این موضوعی است که در جهان نوین ما در یک شاخه از علم حقوق به نام «جرم‌شناسی» تدریس می‌شود، و بسیاری می‌پندارند که دست‌آورد نوین اندیشه غربی است.

این‌گونه است که قانون داریوش بزرگ هدف ساختن انسان دادگر را در مد نظر داشته، و همچون قوانین آسمانی شاهان اقوام سامی هدف اصلیش شکنجه بزه‌کاران و نابودگری آنها نبوده بل که هدفش نابودگری علت‌های بزه‌کاری بوده است. در گاتهی زرتشت دیدیم که زرتشت تعلیم داده که انسان ذاتاً نیک است، و بدی عارضه‌ئی است که در اثر غفلت یا نادانی بر او ظاهر شده است. داریوش بزرگ در وضع قوانین خویش و اجرای آنها این تعالیم را در مد نظر قرار داده بود. او می‌دانست که اگر علت جرم از میان برود مجرم به وجود نخواهد آمد.

اومستد نوشته که شهرت داریوش به‌عنوان قانون‌گذار بزرگ پس از او زنده ماند؛ و افلاطون در نوشته‌ئی یاد آور شد که «داریوش قانون‌گذاری بود که قوانین او شاهنشاهی ایران را استوار داشت». حتی تا سال ۲۱۸ پیش از مسیح و دوره جانشینان اسکندر مقدونی «قانون داریوش» به‌عنوان قانون اصلی مورد استفاده بود و نقل می‌شد.<sup>۱</sup>

مواد بسیاری از قوانین داریوش را می‌توان در کتاب گوندداته - یعنی قانون بزرگ - دید. اکنون این کتاب را «وندیداد» نامند. با بازخوانی بزه‌ها و کیفرها که در وندیداد آمده است، ما متوجه می‌شویم که در قانون داریوش شکنجه وجود نداشته، و اعدام وجود نداشته، بل که سخت‌ترین شکنجه‌ها که برای یک بزه بزرگ تعیین شده بوده ۲۰۰ ضربه تازیانه است؛ و این کیفر تازیانه برای بزه‌کاری است که کسی را زده و کشته است.<sup>۲</sup> نیز، در وندیداد تعاریفی از بزه‌های گوناگون و کیفر آنها داده شده است، که از آن جمله مردن بیمار در زیر تیغ جراحی پزشک است. در صورتی که پزشک سه‌بار مرتکب چنین خطائی شود و بیمار در زیر تیغ او بمیرد او از ادامه پیشه پزشکی بازداشته می‌شود؛ و چنان‌چه او پس از آن به‌کار طبابت بپردازد و کسی در زیر دستش بمیرد او بزه‌کار شناخته می‌شود و باید ۲۰۰ ضربه تازیانه بخورد. همین‌جا مزد پزشکان جراح نیز مقرر شده است، که با توجه به توانایی مالی بیمار تعیین شده، و از یک گوساله یا ماده خر ارزان تا چهار اسپ و یک گردونه در نوسان است. برای دام‌پزشکان نیز دست‌مزدهای گوناگونی با توجه به جانوری که مداوا می‌کردند در نظر گرفته شده است که از معادل بهای یک وعده خوراک گوشت تا یک گوسفند در نوسان است. مزد پزشک به شرط

۱. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ۱۷۶.

۲. بنگر: وندیداد، نسک ۴.

مداوا و معالجهٔ بیمار تعیین شده بود، و چنانچه پزشک نمی‌توانست که بیمار را علاج کند نمی‌بایست که مزدی دریافت می‌کرد، مگر آن‌چه که بیمار به‌عنوان هدیه به‌او بدهد.<sup>۱</sup>

در قانون داریوش کیفر اعدام فقط برای کسی بود که به‌صدد واژگون کردن سلطنت برمی‌آمد. این نیز نیز از آن‌رو وضع شده بود که چنین اقدامی امنیت جامعه را برهم می‌زد و آشفتگی می‌آورد. پیش از این از گزارش هرودوت دیدیم که کام‌بوجیه قاضی رشوه‌خوار را اعدام کرد، ولی در زمان داریوش و پس از او دیگر چنین گزارشی تکرار نشده است.

از آنجا که در درون ایران زمین رسم برده‌داری و خرید و فروش انسان وجود نداشته است در قانون داریوش ذکری از این مورد به‌میان نه‌آمده، و امر آن را به رسوم معمول در جوامع اقوامی که دارای چنین رسمی بودند واگذار شده است. سکوت عمدی قانون‌گذار ایرانی در برابر خرید و فروش انسان شاید به‌آن هدف بوده است که در درازمدت این رسم از میان برداشته شود. علت دیگر این سکوت آن بوده است که داریوش انسان را والاتر از آن می‌دانسته که برای نظارت بر خرید و فروشش قانون وضع کند. اما لغو برده‌داری نیز در جوامع غیر ایرانی و زیر سلطه که بیش از هزار سال با این رسم خوگر شده بوده‌اند امکان‌پذیر نبوده، لذا آن را به سکوت برگزار کرده است.

شاید پیش‌رفته‌ترین مواد قانون داریوش دربارهٔ روابط زن و مرد و تنظیم خانواده باشد که هنوز هم تازگی دارد. در وندیداد می‌خوانیم که چنانچه مردی یک دوشیزه را از راه به‌در ببرد و آبستن کند، پدر و مادر دوشیزه نباید که دوشیزه را مجبور به‌انداختن بچه‌اش کنند، و اگر چنین کنند مرتکب قتل عمد شده‌اند. و اگر کسی دوشیزهٔ حامله را به‌نزد طبیب زنانه ببرد تا بچه‌اش را بیندازد هم طبیب زنانه هم کسی که دختر را به‌نزد او برده است و هم دختر بزه‌کارند و باید که تازیانه بخورند. مردی که دوشیزه را از راه به‌در برده و او را آبستن کرده است باید دختر را به‌خانهٔ خودش ببرد و از او نگهداری کند تا بچه به‌دنیا بیاید. چنانچه در اثر عدم توجه به دوشیزه بچه در شکمش بمیرد مرد بزه‌کار است و باید تازیانه بخورد.<sup>۲</sup>

چنان‌که می‌بینیم، قانون داریوش مقرر کرده که هرکه دوشیزه‌ئی را آبستن کند باید آن دوشیزه را به‌مسری بگیرد و بچه‌اش را به‌خودش منتسب کند. مقایسه کنیم این قانون را با قانون شرعی در ادیان سامی که کیفر مرگ را برای هر مردی مقرر کرده که با زنی غیر از زن خودش آمیزش جنسی کند.

۱. بنگر: وندیداد، نسک ۷.

۲. بنگر: وندیداد، نسک ۱۰.

کیفر کسی که مرتکب قتل عمد شود نیز ۲۰۰ تازیانه است نه بازگشتن. یکی از موارد بسیار پیش‌رفته قانون داریوش آن است که قصاص به مفهومی که ما می‌شناسیم وجود ندارد؛ یعنی اجرای قانون را به‌ارادهٔ افراد جامعه محول نکرده بل که به‌دستگاه قضایی سپرده است؛ هم بزه‌ها را تعریف دقیق کرده و هم کیفرها را چنان تعیین کرده است که ترساننده و بازدارنده از جرم و جنایت باشد.

داریوش به‌هدف برقراری عدالت اجتماعی و جلوگیری از ظلم و اجحاف کارگزاران مالیاتی، دستگاه منظم مالیاتی و در کنار آن دستگاه بازرسی شاهنشاهی موسوم به پیردزیش به وجود آورد؛ و پول واحد و هم‌وزن به نام «زریک» در کشور رواج داد که از زر ناب بود و به معیار کنونی ۴۱.۸ گرم وزن داشت.

در کنار همهٔ اینها ترتیباتی که کوروش و داریوش ابداع کردند سراسر کشور شاهنشاهی را به‌شیوه‌ئی کاملاً پدرا نه اداره می‌کرد. برای جلوگیری از امکان اجحاف کارگزاران دولتی به رعایا داریوش نظام نظارت پیش‌رفته‌ئی ایجاد کرد که نمونهٔ آن را می‌توان از راه بازخوانی هزاران پروندهٔ خشتی برجا مانده در آرشیو سلطنتی تخت جمشید که در سدهٔ اخیر از زیر زمین بیرون کشیده شده‌اند مورد بازرنگری قرار داد.<sup>۱</sup>

بنای ساختمان تمدن نوین جهانی که کوروش شالوده‌گذاری و آغاز به‌ساختنش کرده بود توسط داریوش بزرگ به‌اتمام رسید. ترتیبات اداری و نظامی و مالی و حقوقی که داریوش بزرگ ابداع کرد و تا پایان دوران هخامنشی استوار ماند شبیهش تا سده‌های درازی پس از او در جهان دیده نشد. شاهنشاهیهای پس از هخامنشی - چه ایرانی، چه هلنی و چه رومی - بسیاری از ترتیبات کشورداری هخامنشی را مورد تقلید قرار دادند، ولی در هیچ‌کدام از شاهنشاهیها و امپراتوریهای یادشده این ترتیبات به‌کمال زمان هخامنشی نرسید.

داریوش بزرگ خویشتن را پاس دار تمدن جهانی و مسئول آباد کردن جهان می‌دانست و همواره در این‌راه کوشا بود. در نوشته‌های یونانیان باستان موارد چندی ذکر شده است که نشان می‌دهد در حقیقت هدف او از جهان‌گشایی چیزی جز این نبوده است. هرودوت نوشته که در سرزمین یونانی ملیتوس هرج و مرج حکم‌فرما بود و کشاورزی از رونق افتاده بود. کارگزار ایرانی بزرگان این سرزمین را دعوت کرد و به‌آنها گفت: «اگر شما نمی‌توانید که سرزمینتان را آباد بدارید و امنیت برقرار کنید، ما یونانیان دیگری را که سرزمین خودشان را آباد کرده‌اند به‌اینجا خواهیم آورد تا بر شما حکومت کنند». و افزوده که پارسیها با این ترتیب

۱. بنگر: هاید ماری کخ، از زبان داریوش، ترجمهٔ پرویز رجبی.

امنیت و آرامش را در این سرزمین برقرار کردند.<sup>۱</sup>

داریوش چنان قدرتی داشت که اگر همچون شاهان سامی می‌خواست که خودش را فرزند خدای آسمان بنامد و نوعی خدایی برای خودش قائل شود، مردم می‌پذیرفتند. اما او که یک مزدایسن بود، به رغم همه شکوه و غرورش خودش را شاهِ مورد عنایت اهورمزدا معرفی کرد و درصدد برنه‌آمد که به‌خویشتن لقبِ نمایندگی خدای جهان بدهد یا پیرامون خویش هالهٔ تقدس دینی بکشد. او شاه بود؛ چنان شاهی که همهٔ شاهان زمین تسلیم او بودند و فرمانهایش را به‌اجرا در می‌آوردند. ولی فراتر از شاهی هیچ قدسیتی را برای خودش جستجو نمی‌کرد. انسان وقتی کتیبه‌های داریوش را می‌خواند در صداقت گفته‌های او کمتر تردید به‌خود راه می‌دهد؛ زیرا لحن نوشته‌های او چندان صادقانه به‌نظر می‌رسد که انسان را از ته دل به‌تصدیق گفته‌های او وامی‌دارد. تنها در موضوع بردیه است که انسان به‌خودش حق می‌دهد پرسشهایی از خودش بکند؛ ولی از وقتی که او امنیت و آرامش را در کشور برقرار کرد و به‌دنبال کردن برنامه‌های جهان‌سازی پرداخت، دیگر انسان دلیلی نمی‌یابد که دربارهٔ ادعاهای او شک کند. او یک ایرانیِ مزدایسن بود که ایمان دینی ژرفی داشت و معتقد بود که هر چه دارد از خدا است، و اگر خدای جهان به‌او عنایت نموده است تا شاهنشاه جهان شود به‌خاطر عقیده و ایمان پاکش به‌خدا و به‌خاطر نیت خیرش بوده که می‌خواسته صلح و امنیت و عدالت را در جهان برقرار بدارد و به‌بشریت خدمت کند. دلیلی هم وجود ندارد که انسان گمان کند او در این ادعا صادق نبوده است. او با ایمان راستینی که به‌خدا داشت برای خویشتن مأموریتی قائل می‌شد که معتقد بود مورد خشنودی خدا است؛ و آن سرپرستی جهان متمدن به‌خاطر نشر راستیها و نیکیها و زدودن کجیها و بدیها بود. این باور را او در نقوش برجسته‌ئی که در تخت‌جمشید برجا نهاده به‌خوبی نشان داده است. در آنجا شاهنشاه ایران را می‌بینیم که با نمادِ (سمبل) بدی که به‌شکل جانور گول‌پیکر و افسانه‌یی اما زیبا و زیورمند و فریبا تصویر شده در جنگ است و در آستانهٔ پیروزی برآن قرار دارد. او که عمیقاً به‌حقانیت راه خویش ایمان داشت و خود را یگانه برحق جهان مادی می‌شمرد در کتیبهٔ بغستان چنین می‌گوید:

به توفیق اهورمزدا من سلطنت می‌کنم. این پادشاهی را اهورمزدا به‌من عطا کرده است. اینها استند کشورهایی که به‌یاری اهورمزدا به‌تسخیر من درآمده‌اند (نام ۲۳ کشور در اینجا ذکر شده است). همه به‌عنایت اهورمزدا از من فرمان می‌برند، باجهاشان را نزد من می‌آورند، و هر فرمانی به‌آنها بدهم، چه شب باشد و چه روز، به‌مورد اجرا می‌نهند. در

این سرزمینها هرکس دوست بود به وسیله من نواخته شد و هرکس دشمن بود بر او سخت گرفتم. به یاری اهورمزدا مردم این سرزمینها قوانین مرا به مورد اجرا درمی آورند و به آن گونه که به آنها فرمان می دهم رفتار می کنند. سلطنت را اهورمزدا به من عطا کرده است و اهورمزدا به من یاری کرده تا این سرزمینها به اطاعت من درآیند...

همه دست آوردهای من به همت من و به یاری اهورمزدا و هر خدائی که وجود دارد، حاصل آمده است. اهورمزدا و ایزدان از این رو مرا یآوری دادند که من ستم گر و دروغ گو و فریب کار و متجاوز نبودم؛ من و خاندانم ستم پیشه نبودیم و زیردستان را نه آزرديم، بل که بر طبق احکام و قوانین رفتار کردیم و ظلم و زورگویی را برافکندیم.

داریوش در این کتیبه بر یک نکته تأکید کرده است که تا آن روز در جهان بی سابقه بود، و آن ابراز احترام به همه خدایان اقوام زیر سلطه اش بود (اهورمزدا و هر خدای دیگری که وجود دارد). این گفته نشان می دهد که داریوش برای همه خدایان و دینهای اقوام زیر سلطه احترام قائل بوده و برای ابراز این احترامش در این سند به وجود خدایان همه اقوام تصریح کرده است. اگر در نظر بگیریم که چنین اعترافی از سوی شخصیتی است که کلیت آسیای میانه و خاورمیانه و شمال آفریقا و بخشی از اروپای شرقی را زیرنگین دارد و اختیاردار جان و مال مردم این سرزمینها است، آن وقت متوجه می شویم که شاهنشاهان هخامنشی درباره آزادی عقیده دینی تا چه اندازه جلو رفته بوده اند، و اقوام زیر سلطه ایران تا چه اندازه از آزادی عقیدتی برخوردار بوده اند. این بیان داریوش، و نیز سند حقوق بشر کورش و بسیاری اسناد دیگر که از داریوش بازمانده است، نشان می دهد که دولت ایران در آن روزگاران، به تعبیر امروز، یک دولت «به تمام معنا سکولار» بوده، یعنی نه تنها با عقاید و ادیان مردم درون کشور کاری نداشته بل که خویشان را حامی همه ادیان و عقاید موجود در جهان نیز می دانسته است (و این یکی را متن تورات و نوشته های بابلیان و مصریان باستان گواهی می دهد). او در نوشته هایش نگفته که من شاه پارس ام و سرزمینهای دیگر ملک من اند؛ بل که نام هر کشوری را جداگانه با حفظ شخصیت حقوقی آن کشور در کنار پارس آورده است؛ او خودش را پارس می داند، ولی پارس برای او کشوری است همچون هر کشور دیگری از کشورهای درون قلمرو شاهنشاهی. او در ذکر نام کشورهای تابعش از پارس شروع کرده و کشورهای تابع شاهنشاهی را یکی یکی نام برده است تا بر برابری حقوقی همه آنها با پارس تأکید ورزیده باشد.

داریوش در کتیبه استخر (نقش رستم) چنان می نماید که تنها به آن هدف سلطنت می کند که راستی را در جهان برقرار بدارد و ناراستی را از جهان براندازد و دادگری و درست کرداری

را به مردم جهان بیاموزد. او در این کتیبه چنین می‌گوید:

من به عنایت اهورمَزدا یاورِ کسانی استم که راستی را دوست دارند، و یاورِ کسانی نیستم که ناراستی را دوست دارند. خواست من آن نیست که زورمندان به ناتوانان بدی کنند. خواست من آن نیست که ناتوانان به زورمندان بدی کنند. آنچه راست است همان خواست من است. من یاورِ کسی نیستم که پیروِ دروغ باشد. من خشم‌آور نیستم. هرچه به هنگامِ خشم بر من بروز کند به نیروی خِرَدَم آن را مهار می‌کنم. من به هنگامِ خشم بر خودم کاملاً مُسَلِّط‌ام.

کسی که با من همکاری کند به اندازهٔ همکاریش به او پاداش می‌دهم. کسی که آسیب می‌رساند به اندازهٔ آسیبی که رسانده باشد او را کیفر می‌دهم. خواست من نیست که به کسی گزند برسد. خواست من نیست که کسی که گزند می‌رساند بی‌کیفر بماند.

هرچه کسی بر ضد کسی دیگر بگوید نزد من پذیرفتنی نخواهد بود مگر که برای متقاعد کردن من (برای اثباتِ گفته‌اش) دلیل و برهان بیاورد.

هرچه کسی به اندازهٔ توانش برای خشنودی من انجام دهد مرا شاد و خشنود می‌سازد.

و در بخشِ دیگری از نوشتهٔ استخر (نقش رستم) چنین می‌گوید:

خدای بزرگ است اهورمَزدا. او این سرزمینها را آفرید. او آن آسمانها را آفرید. او مردم را آفرید. او شادی را برای انسان آفرید. او داریوش را شاه کرد، آن شاهِ همگان، آن فرمان‌روای همگان.

من داریوش شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای دارای مردمان گوناگون، این سرزمینهای بزرگ گسترده تا دوردست، پور و پشت‌آسپه، هخامنشی، پارسی، پور پارسی، آریایی، از ذات آریایی.

به عنایت اهورمَزدا این کشورها استند که من بیرون از پارس گرفتم، بر آنها فرمان راندم، باج به من بردند، هرچه به آنها گفته شد انجام دادند، قانونی که از من است آنها را در ثبات نگاه می‌دارد: ماد، خوزیه، پارت، هرات، باختریه، سغد، خوارزم، زرنگ، اَرخوتیه، پنجاب، گندار، سند، سکه هوم‌خوار، سکه تیزخود، بابل، آشور، آریه (عربستان)، مُدرايه (مصر)، ارمنیه، گت‌پتوکه، لیدیّه، ایونیه، سکه که فرادریا استند (شمال دریای سیاه)، مقدونیه، تراکیه، لیبیا، حبشه، مَچیه، کرکه (تونس).

اهورمَزدا وقتی این سرزمینها را در اختلاف دید آنگاه آن را به من داد. مرا شاه کرد. من

به عنایت اهورمَزدا سلطنت کردم. من آنها را در ثبات نگاه داشتم. هرچه من به آنها گفتم آن گونه که خواسته من بود انجام دادند. اینک اگر چنین می‌اندیشی که چندتا بودند کشورهای که شاه داریوش داشت، به این تصاویر بنگر که تخت را بر دوش دارند، آنگاه بدانی؛ آنگاه متوجه شوی که نیزه مرد پارسی چه دور رفته است. آنگاه بدانی که مرد پارسی چه دور از فراترهای پارس نبرد کرده است.

[من] هرچه کرده‌ام همه را به عنایت اهورمَزدا انجام داده‌ام. اهورمَزدا پشتیبان من بود در هرچه که انجام دادم. مرا اهورمَزدا از ناپسندها (بلاها) نگهبان باد و ملتم را و این کشورهایم را. باشد که من این را از اهورمَزدا بخواهم، باشد که اهورمَزدا این را به من عنایت کناد.

ای انسان! آن چه فرمان اهورمَزدا است آن را ناپسند خویش مشمار، راههای راست را رها مکن، ایجادگرِ نامنی مباش.

در این نوشته‌ها داریوش یک مَزدا یسن تمام عیار جلوه می‌کند که برای نشر نیکی و راستی و درستی و عدالت ظهور کرده و خدا به او یاری رسانده است. اما شگفت است که در هیچ جا او نامی از زرتشت به میان نه آورده است. ما علاقه داریم از خود بپرسیم که آیا علت این غفلتِ تعمدی از ذکر نام زرتشت آن بوده که داریوش نمی‌توانسته نام هیچ موجودی را جز نام اهورمَزدا بر بالای نام خودش ببیند، حتی اگر این نام به زرتشت تعلق داشته باشد؟ در این که او زرتشت را می‌شناخته و پیرو تعالیم زرتشت بوده جای هیچ مجادله‌ئی نیست. سخنان او شباهت به سخنان زرتشت دارد، آن چه می‌گوید را از تعالیم زرتشت آموخته است، و تعبیرها و اصطلاحاتی که در نوشته‌هایش به کار برده است عموماً گواه آن است که او یک زرتشتی بوده و به زرتشت و تعالیمش ارادت خاص داشته است.

البته ما می‌توانیم بپنداریم که تقدسِ شخصیت هنوز در ایران رواج نیافته بوده، و آن تقدسی که زرتشت در زمان ساسانی کسب کرد در زمان هخامنشی معنا نداشته، بل که همه تقدسها از آن اهورمَزدا بوده، و به همین دلیل است که داریوش نامی از زرتشت به میان نه آورده است. این با تعالیم زرتشت همخوانی کامل دارد. ولی اگر این احتمال را از نظر دور بداریم، حق داریم از خودمان بپرسیم که آیا برای داریوش همه کس و همه چیز هیچ‌اند و او همه چیز؟ او در کتیبه بغستان در عین این که از فرمان‌دهان شایسته‌ئی که مأمور سرکوب شورشها بوده‌اند نام می‌برد، از آنها نه به عنوان دوست بل که با عبارت بَندک (وابسته/ فرمان‌بر) یاد می‌کند. او در این نوشته تصریح کرده که دست‌آوردهایش را همه خودش و به یاری اهورمَزدا به دست آورده

است، یعنی کسی در آن حد نبوده که او را یاری دهد؛ و تنها یاور او اهورمزدا بوده و پس؛ ولی ضمن نام بردن از یکی یکی شش تن یاوران پارسی که او را به پادشاهی رساندند (ویندقرنه پور وایسپار، اوتانه پور سوخرا، گاؤبروو پور مردونیه، ویدرنه پور بعه بغه، بعه بوخشه پور دادویه، اردومنیس پور وهوگه) از آنها قدردانی نموده و به شاهان آینده سفارش کرده که خدمات اینها را پاس بدارند و خاندانهای اینها را گرامی بدارند.

پیروزی غرور می آورد و سبب می شود که آدم پیروزمند خودش را از همه حیث برتر و بهتر از دیگران بیندارد و تفرّد خاصی برای خودش قائل شود. این غرور از خصایص ذاتی انسان است و هیچ کس در روی زمین از آن مبرا نیست. ولی فضیلت از آن کسی است که به رغم غرور پیروزی و احساس تفرّد و یکتایی و بی همتایی، خودش را بت نکند، نماینده آسمان و اراده خدایان نشمارد، و انتظار نداشته باشد که همگان او را مقدس بشمارند. نه تنها داریوش بل که همه زورمندان خاورمیانه چنان تفرّدی را برای خودشان قائل بوده اند و هستند. آنها برای پیروز شدنشان از یاری دیگران مدد می جویند و وقتی پیروز شدند همه پیروزی را از آن خود می دانند، و نمی توانند که کس دیگری را در پیروزی شان سهیم ببینند. ولی در خاورمیانه بیرون از ایران زمین سنت چنین بوده است که رهبر پیروزمند از خویشان بتی بسازد و آن بت را پرستد و از همگان بخواهد که آن را پرستند همان گونه که خدا را می پرستند. به هر کدام از سلطه گران پیروزمند در خاورمیانه که بنگریم خواهیم دید که خویشان را شایسته ترین فرد روی زمین برای حکومت کردن می پندارد و همه کس و همه چیز را در برابر خودش هیچ می انگارد، و با این دید از همگان می خواهد که او را بستایند و پرستند. اگر او مدعی ایمان داری و خداشناسی هم باشد، و قلباً هم خداشناس و خداپرست باشد، و در عمل هم تبلیغ گر و حامی انصاف و عدل باشد، باز هم وقتی به ژرفای روحش غور کنیم خواهیم دید که او در درون خودش از خودش یک خدائی ساخته است و از همگان انتظار دارد که علاوه بر خدای جهان خدائی که در او هست را نیز مورد پرستش قرار دهند. هر که حاضر به پرستش بت درونی او نشود در نظر او مخالف اراده خدا است؛ زیرا او می پندارد که آنچه دارد خدا به خاطر خدادوستیش به او داده است و کسانی که او را نستایند و نپرستند، چون اراده خدا را کفران کرده اند درخور کیفر و نابود شدن اند و باید که از صحنه روزگار محو شوند. نه تنها در دنیای باستان بل که امروز نیز چنین است. آن کسانی که با ادعای تولیت و سرپرستی دین و نمایندگی خدا وارد صحنه فعالیت اجتماعی می شوند و مدعی اند که آمده اند تا پرستش انسانها را براندازند و چنان بستری را فراهم آورند که هیچ موجودی جز خدا قدسیت نداشته باشد، وقتی

به عمل‌کردشان در زمان توان‌مندی بنگریم خواهیم دید که اینها - خواه و ناخواه - خودشیفته شده‌اند و خودشان را به‌جای خدا نهاده‌اند و خدائی که از او سخن می‌گویند نفسِ آمارهٔ خودشان است؛ و از انسانها انتظار دارند که این نفس را بپرستند و بی‌چون و چرا در اطاعت او باشند و چشم و گوش بسته از خواسته‌های او تقلید کنند و هرچه او تعلیم داد را اجرا کنند. کسانی که صفت «ولی» بر خودشان نهاده‌اند بارزترین و خودپرست‌ترین نمونهٔ اینها استند که صفت «نائبِ خدا» را نیز به‌لقابِ خودشان افزوده کرده‌اند.

فضیلت داریوش - که راه و رسم حکومت‌گری را از تعالیم زرتشت و کشورداریِ کوروش آموخته بود - در آن بود که با وجود همهٔ غروری که داشت از مردم نخواست که او را بپرستند بل که به‌همهٔ رعایایش توصیه می‌کرد که خدا را بستانند و بپرستند و همچون او دادگر و مهرپرور باشند و دروغ و ستم و زورگویی را در خود راه ندهند و راستی پیشه کنند تا مورد عنایت خدای جهان واقع شوند. اگر او همواره و باربار تأکید می‌کند که هرچه دارد و هرچه به‌دست آورده به‌عنایت اهورمزدا بوده است، در واقع می‌خواهد به‌آدمها این درس را بدهد که همه‌چیز از اهورمزدا است و انسان در برابر اهورمزدا هیچ است، حتی اگر این انسان شخصیتی همچون داریوش باشد. او در شرح پیروزیهایش بر دشمنان و مدعیان سلطنتِ هیچ‌جا نگفته که من پیروز شدم، بل که باربار تأکید می‌کند که اهورمزدا سپاه مرا به‌پیروزی رساند، و اهورمزدا دشمن مرا شکست داد، و من به‌عنایتِ اهورمزدا پیروز شدم.

انسان زمانی به‌فضیلت داریوش پی می‌برد که او را با کسی همچون اسکندر مقدونی مقایسه کند. اسکندر - چنان‌که در جای خود خواهیم دید - همین‌که در خاورمیانه پیروز شد، صراحتاً خودش را خدا نامید و از افسران و همهٔ مردم خواست که او را همچون خدا مورد پرستش قرار دهند و در پیش‌گاه او سجده کنند. او حتی انتساب خویش به‌پدرش را نیز نفی کرد و ادعا کرد که خدا از آسمان پائین آمده با مادرش همبستر شده است و او تخمهٔ خدای آسمان است و باید همگان او را خدا بدانند و بپرستند. لیکن داریوش در نوشته‌هایش هیچ‌جا ادعا نکرد که خدازاده است یا با خدا ارتباط دارد، یا دارای تقدسی خاص است، یا از جانبِ خدا مأموریتی ویژه دارد. بل که همه‌جا تأکید نمود که چون اجراکنندهٔ ارادهٔ خدا برای خدمت به‌بشریت است خدا به‌او عنایت دارد و پیروزیهایش به‌آن خاطر حاصل آمده که درست‌کردار و راست‌گو بوده و با بدیها مخالف و ورزیده و هدفش آن بوده که دروغ و بدی را از جهان براندازد. یعنی او در نوشته‌هایش باربار تلقین می‌کند که انسان باید همچون او ستایندهٔ نیکیها و ستیزنده با بدیها باشد. داریوش هم اگر به‌مانندِ فرعونانِ مصر یا اسکندر مقدونی

ادعای خدایی کرده بود، یا اگر همچون شاهان سامی ادعای نیمه‌خدایی و پیامبری و تقدس فرابشری کرده بود، کسی به او اعتراضی نمی‌کرد؛ ولی او یک ایرانی و یک مزدآسن بود و هیچ‌گاه نخواست که خودش را از حد یک انسان فراتر بداند. او همهٔ حقانیتها را از آن خودش می‌دانست ولی حقانیتی که یک انسان برتر می‌تواند داشته باشد نه یک فرابشر. او در همه‌جا خودش را یک انسانِ مزدپرست و یک بندهٔ راستین خدا و یک شاه نیرومند و مطاع معرفی نموده و جز این هیچ ادعائی نکرده است.

فضیلتی که شاهان ایران بر شاهان جهان باستان داشته‌اند در همین نکتهٔ ظریف نهفته است، و این فضیلت برای همیشه خاصهٔ شاهان ایران مانده است. جز شاهان ایران همهٔ شاهان خاورمیانه از شاهان بزرگِ آگاد و بابل و آشور و مصر گرفته تا شاهان کوچک شهرهای شام از جمله اورشلیم، خودشان را خدازاده و خدا یا نیمچه خدا و فرستادهٔ ویژهٔ خدا می‌دانسته و به آن ادعا تصریح می‌کرده‌اند. به‌عنوان مثال داوود و سلیمان - دو تن از نام‌دارترین شاهان اورشلیم - می‌گفتند که مأموران بلاواسطهٔ خدایشان یهوه استند و خدا همواره با آنها سخن می‌گوید و راهنمایی می‌کند و قوانین و مقررات آسمانی را به آنها می‌دهد تا در میان قوم اسرائیل به اجرا نهند. پیش و پس از آنها همهٔ شاهان بابل و آشور تصریح می‌کردند که پیامبر خدای خودشان‌اند و از پیش خدایشان الواح آماده تحویل می‌گرفتند تا مردم براساس دستورهای که در آن نوشته شده بود برای این شاهان بُندگی کنند. آخرین شاه بابل - یعنی نبونید - را نیز پیش از دین دیدیم که در نوشته‌هایش سخن از ارتباط مستقیمش با خدای آسمانی و دریافت وحی از خدا گفته بود و ادعای نبوت داشت. پس از اینها نیز هرکدام از شخصیت‌های برجستهٔ سامی که درصدد کسب قدرت بوده خودش را فرستادهٔ خدای آسمان (پیامبر خدا) اعلام می‌داشته و به این وسیله تقدسی آسمانی و شخصیتی مقدس و فرابشری کسب می‌کرده است.

ایران در زمان داریوش تنها ابرقدرت سیاسی جهان و حاکم بلامنازع جهان متمدن بیرون از چین و هند بود. مرزهای شاهنشاهی داریوش از سیردریا (سیحون) و پنجاب در شرق، تا بالکان و کرانه‌ها و جزیره‌های مدیترانه و درهٔ نیل در غرب، و از سرزمینهای دو سوی دریای خزر در شمال تا یمن و اریتره و نیمی از سودان در جنوب گسترده بود. شاهنشاهی‌ئی به وسعت شاهنشاهی ایران را جهان باستان به چشم ندیده است. اینها استند کشورهای که داریوش در کتیبهٔ نقش رستم از آنها به‌عنوان سرزمینهای شاهنشاهی نام می‌برد:

پارس، ماد، خوزستان، پارت، هرات، باختریه، سغد، خوارزم، زرنگ (سیستان)،

اَرَخَوَیَّه (غزنی و قندهار)، هندوش (سند)، تتگوش (پنجاب)، گندار (کابل و پشاور)، سکه هومخوار (نواحی سیردریا)، سکه تیزخود (شمال رود ارس)، بابل و آشور (عراق و شام)، عربستان، مُدَرایَه (مصر و سودان و لیبی)، ارمنستان، گت پتوگه، لیدیه، ایونیه (کرانه غربی اناتولی)، سکه پاردریا (شمال دریای سیاه)، سکودر (مقدونیه)، ایونیه تکابیر (بلغارستان و رومانی)، پوتایه (لیبیا)، کوشیه (حبشه)، مکه (مک‌گران)، گرگه (تونس).

نگاهی به کشورهای که در سده بیستم مسیحی در جهان به وجود آمدند کافی است که ما به عظمت کشور داریوش پی ببریم. کشورهای امروزی که در آن روزگار و تا ۱۷۰ سال دیگر در درون مرزهای کشور شاهنشاهی ایران قرار داشتند عبارت‌اند از: تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، افغانستان، پاکستان، ایران، آذربایجان مستقل شده، گرجستان، ارمنستان، ترکیه، بلغارستان، قبرس، نیم بیشتر خاک یونان امروزی به اضافه جزایر کریت و مالت و رودس و جزایر دریای ایژه، عراق، سوریه، لبنان، اسرائیل، فلسطین، اردن، مصر، لیبیا، تونس، به اضافه امارت‌های کرانه جنوبی دریای پارس.

داریوش بزرگ، که به گواهی تاریخ مکتوب، یکی از درخشان‌ترین چهره سیاسی جهان، و باتدبیرترین، قاطعترین، و پر قدرت‌ترین پادشاهی است که چشم جهان تا کنون به خود دیده است، در آن مرحله زمانی شایسته‌ترین شخصیت برای رهبری آن سرزمین پهناوری بود که در زیر نگین داشت. او خودش اهمیت خویش را به خوبی درک می‌کرد، به توانایی‌هایش واقف بود و عیوب خویش را نیز می‌شناخت (این را در سنگ‌نبشته استخر بر آرام‌گاه خویش آورده است)؛ و برنامه‌های کاملاً روشن و مشخصی برای اداره این جهان پهناور داشت. شاید اقدام او برای براندازی سلطنت بردیه، علاوه بر رقابت خاندانی، ناشی از همین درک و برنامه او بوده است. شاید هم بردیه واقعاً شایسته جانشینی کوروش و کام‌بوجیه نبوده است.

داریوش به عنوان یگانه شاه جهان متمدن و مالک زمین و خزائن و گنجینه‌های روی زمین به خودش حق می‌داد که ذخایر موجود در گنج‌خانه‌های جهان را به گنج‌خانه شاهنشاهی انتقال دهد و آنها را در اداره امور جهان مبتنی بر آرامش و همزیستی همگانی به کار گیرد؛ او به خودش حق می‌داد که از اقوام زیر سلطه‌اش بخواهد که پیوسته بخشهائی از ثمره کار و تلاششان را به عنوان باج و خراج به دربار او بفرستند و فرزندان‌شان را برای خدمت در ارتش شاهنشاهی و ادای وظیفه در حفظ صلح و امنیت جهانی در اختیار او بگذارند تا او بتواند از تمدن بشری و ارزشهای تمدنی پاس‌داری کرده امنیت و آرامش را برای همه مردم جهان متمدن تأمین کند. مالیات‌هایی که او از مردم می‌گرفت بهای ثبات و آرامشی بود که او در جهان برقرار

کرده بود. او حتی خودش را پدر تمدن جهانی تصور می‌کرد و به همین خاطر بود که در گزارشهای یونانیان می‌بینیم که در فرمان‌نامه‌هایش اقوام تابع خویش را از بسیاری از کارهای نابخردانه و ضدتمدنی منع می‌کرد. چنان‌که به‌نوشته ژوستین، داریوش بزرگ وقتی شنید که مردمی در تونس در مراسم عبادی‌شان بچه‌شان را تقدیم خدایانشان می‌دارند و به‌خاطر رضای خدایانشان سر می‌برند (قربانی می‌کنند)، و شنید که مردمی در آنجا گوشت سگ می‌خورند، مأمورانی را به‌تونس فرستاد و به‌یونانیان و فینیقیان این مرکز شهریاری شمال آفریقا فرمود که از خوردن گوشت سگ و قربانی کردن انسان در پیش‌گاه خدایان خودداری کنند.<sup>۱</sup>

او در دو سال نخست سلطنتش در مقابله با شورشها خشن عمل کرد و همهٔ مخالفان خود را (کسانی که آنها را دروغ‌گویان و مردم‌فریبان نامید) بی‌رحمانه نابود کرد؛ و این ضرورتی بود که پاس‌داری از نظام شاهنشاهی و تمدن جهانی اقتضا می‌کرد؛ اما پس از تثبیت قدرتش شیوهٔ عطوفت‌آمیز کوروش بزرگ را در پیش‌گرفت، آزادیهای عقیدتی و فرهنگی اقوام زیر سلطه را به‌همان گونه که در زمان کوروش بود برقرار نمود، و خدایان و آداب و رسوم و فرهنگهای اقوام دیگر را به رسمیت شناخته مورد احترام قرار داد. احترام او به عقائد و آداب و رسوم اقوام زیر سلطه چندان بود که به‌فرمودهٔ او در این سرزمینها با هزینهٔ سلطنتی معبدها برپا می‌شد، و به‌فرمودهٔ او برای معبدها اموال و املاک وقفی در نظر گرفته می‌شد. اگرچه ما حتم داریم که او این شیوه را به‌قصد جلب اطاعت و حمایت مردم و رهبران دینی کشورهای زیر سلطه درپیش گرفت، اما این شیوه از آزاداندیشی شخص او ناشی می‌شد که یک ایرانی مزدایسن بود. تأثیری که شیوهٔ آزادمنشانهٔ او داشت بسیار ثمربخش بود و از او در میان همهٔ مردم جهان متمدن آن روزگار یک شخصیت متدین و خداشناس و نیک‌اندیش ساخت که همگان او را قلباً دوست می‌داشتند. این از آن‌رو بود که در جهانی که مردم عادت کرده بودند که برای از میان بردن ادیان و خدایان همدیگر به‌طور دائم در ستیز متقابل و درگیر نابودگری یکدیگر باشند، شیوهٔ پدرانه و آزادمنشانه و انسان‌دوستانهٔ داریوش به‌گونه‌ئی بود که هر قومی می‌پنداشت که داریوش بر دین او است و از خدای او پیروی می‌کند. در اثر همین سیاست حکیمانه بود که در مصر او را فرزند نیت و برادر رع و از تبار فرعونان دانستند و به‌عنوان یک فرعون مورد تقدیس قرار دادند؛ و در یونان او را کم و بیش همپایهٔ خدای بزرگ یونانیان شمرده «شاه شاهان» و «شاه بزرگ» لقب دادند (این لقبی بود که در یونان ویژهٔ زئوس بود)، و اندیشمندان یونانی او را تا سرحد تقدیس ستودند.

پس از کوروش بزرگ هیچ رهبر سیاسی‌ئی و هیچ کشورگشای جهان‌گیری را در تاریخ جهان سراغ نداریم که به اندازه داریوش نزد اقوام زیر سلطه مورد احترام قرار گرفته باشد و همگان در همه‌جا چهره‌ی یک انسان نیک‌اندیش را در او دیده باشند. علت این تقدس و احترام همان است که کوروش و داریوش نظامی را در جهان زیرسلطه دولت هخامنشی برقرار کردند که امنیت و آرامش و آسایش را برای همگان به‌ارمغان آورد و به‌دوران ستیزه‌های اقوام و ملل برای مدت‌ها پایان داد، و صلح همگانی را برقرار کرد تا همگان در سایه این آرامش و امنیت به‌کار و سازندگی ادامه دهند.